نسیم جنوب

سال بیست و هشتم - شماره ۱۱۴۱

www nasimjonoub COM

شنبه ۱۱ مرداد ۱۴۰۴ ۱۲ صفحه

۲۰۰۰ تومان (مبلغ فروش به کیوسک مطبوعاتی تعلق می‌گیرد)

سکوت استانداری در حمایت از حامیان پزشکیان

بستری شدن استاد ایرج صغیری در بیمارستان



بوشهر؛ مروارید گرانبهای ایران

حسین حشمتی

غیرت بر خلیج فارسی که فراموشش کرده‌ایم؟!

حمید معزی



بازنگری انتقادی از روندهای مدیریتی استان بوشهر

▪ حسین صداقت



پیگیری عادت‌ها

▪ حسین زیرراهی



نگاهی به ظرفیت‌های دارویی اوسینا مارینا در سواحل بوشهر

▪ مسعود زارع



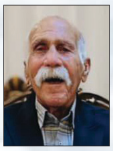
روایت دختران دبیرستان شاهدخت؛ قصه پریان دریایی آب‌های آرام

▪ جمیل رزمی



چرا تورم هم‌ذات با اقتصاد ایران شده است؟!

▪ دکتر محمد دهقانی



دلو درویشی؛ مرد غیرتمند بوشهری

▪ عبدالرزاق ریشهری‌زاده



آرمان‌گرایی که به خودفریبی شبیه بود تا اصلاح‌گری

▪ دکتر مریم فرخ نیا



موش مست

داریوش غریب زاده

داریوش غریب‌زاده؛ آشپز واژه‌هایی با طعم ادویه بوشهری

▪ مجتبی گرگوری مطلق



فرزندان قلب الاسد

▪ حسین شاکری



دوران نوجوانی چگونه گذشت

▪ علی ابن رومی



نقش فوتبالیست‌های تیم ملی در ساخت جاده کنگان به سیراف

▪ علی دباش



حاج جاسم بوشهری؛ مؤسس هنرستان فنی بوشهر

▪ مسعود آتشی



اقیانوس‌های کم عمق

▪ سیاوش هاشمی تنگستانی

پس از ماه‌ها کش‌وقوس، سرپرست جدید اداره ورزش و جوانان استان بوشهر معرفی شد

سکوت استانداری در حمایت از حامیان پزشکیان

پس از ماه‌ها تنش در مدیریت اداره ورزش و جوانان استان بوشهر، بالاخره موسی کشتکار به عنوان سرپرست جدید این اداره معرفی شد و جایگزین یاسر جمالی گردید.

پیش از این، حسین دهجان نیز به عنوان سرپرست این اداره منصوب شده بود، اما در کمال تعجب، مراسم معارفه وی برگزار نشد و تودیع یاسر جمالی نیز صورت نگرفت؛ اتفاقی که از جمله بی‌سابقه‌ترین رویدادهای مدیریتی در استان بوشهر در دوره دولت پزشکیان محسوب می‌شود.



در این مدت، استانداری بوشهر به عنوان نماینده عالی دولت در سکوت فرو رفت و باوجود درخواست‌های مکرر ستادهای پزشکیان برای برگزاری مراسم معارفه دهجان، هیچ خبری از برگزاری آن نبود.

ده‌ها نفر از فعالان ستاد پزشکیان و اصلاح‌طلبان در نامه‌ای خطاب به استاندار خواستار حمایت وی از حکم انتصاب دهجان و مقاومت در برابر فشارهای لغو این انتصاب شدند، اما این نامه نیز از سوی مجموعه استانداری پاسخی دریافت نکرد.

هرچند برخی اعضای ستاد پزشکیان امیدوار بودند که استانداری به صورت پنهانی در تلاش برای اجرای حکم انتصاب دهجان است، اما صدور حکم جدید برای کشتکار نشان داد که استانداری یا در این مسیر تلاش کافی نکرده یا با شکست روبرو شده است.

سرانجام، پس از برگزاری مراسم معارفه موسی کشتکار و تودیع یاسر جمالی در هفته گذشته، حسین دهجان با انتشار متنی به این جریان واکنش نشان داد:

که راهی دورتر در پیش دارم...

حسین دهجان: همیشه بر این باور بوده و هستم که «اینجا و اکنون» نه آغاز من است و نه پایان؛ لذا همیشه و همواره در تمام ادواری که عهده‌دار مسئولیتی بوده‌ام، کوشیده‌ام به منصب و عنوان دل‌سپردگی نداشته و آن را صرفاً ایفای نقش دانسته و هویتم را مستقل از جایگاه تعریف کنم و پیوسته به این کلام عمیق تاریخ‌نگار شهیر یونانی باورم داشته‌ام که: کامیابی یا ناکامی هر انسانی تنها پس از مرگ اوست که قابل ارزیابی و سنجش است. ما آن روز که آمدیم، برای ایران آمدیم؛ بنابراین با همه دردهایی که بر قلب هر انسان آزاداندیش، خیرخواه و وطن‌پرست سنگینی می‌کند، باید اندک توان خود را وقف پیشرفت و تعالی ایران کرد، چراکه معتقدم مسیر اصلاح، کم‌هزینه‌ترین و مؤثرترین راه برای توسعه و آبادانی هر جامعه‌ای است.

حال که به اراده خداوند، تعهد مسئولیت از عهده بنده برداشته شده و به دوست دیگری واگذار گردیده، بر خود فرض می‌دانم از همه کسانی که در این مدت صادقانه و دلسوزانه کنارم بوده و لطف بسیار داشته اند، صمیمانه سپاسگزاری و قدردانی کنم، باشد که قدردان مهر و حمایتتان باشم.

برای جامعه ورزش و جوانان استان عزیزم بوشهر نیز، آرزوی رشد، توسعه و بالندگی دارم.

یک بام و دو هوا؛

آزمون استخدامی گروه باختر نیازمند بازنگری فوری است

در حالی که جوانان بومی استان بوشهر روزانه برای یافتن یک شغل مناسب به در و دیوار می‌زنند، امید تازه‌ای در قالب آزمون استخدامی گروه باختر شکل گرفت؛ امیدی که خیلی زود به یأس بدل شد.

در آگهی این آزمون، سهمیه بومی برای استان‌هایی مثل جاسک، مهاباد و میاندوآب ۱۰۰ درصد اعلام شده، در حالی‌که برای متقاضیان استان بوشهر تنها ۲۰ درصد امتیاز ترجیحی لحاظ شده است؛ آن هم در قالب ضریب نمره آزمون کتبی و نه سهمیه قطعی جذب.

برای مثال، داوطلبی با نمره ۷۰ از استان بوشهر به دلیل ضریب ۱.۲، نمره نهایی ۸۴ دریافت می‌کند، اما همین ۲۰ درصد تنها امتیاز بومی‌بودن اوست. در مقابل، در برخی شهرهای دیگر، سهمیه ۱۰۰ درصدی برای جذب نیروی بومی قید شده که به‌معنای اولویت مطلق و حذف رقابت است.

این رفتار تبعیض‌آمیز، نه‌تنها ضربه‌ای به اعتماد عمومی در استان بوشهر وارد می‌کند، بلکه نقض آشکار عدالت اجتماعی است. گروه باختر و نهادهای ناظر باید به‌صورت شفاف پاسخ دهند که این تفاوت در تخصیص سهمیه‌ها، بر اساس چه معیار قانونی یا آیین‌نامه‌ای صورت گرفته است.

سکوت مسئولان استان در برابر این نابرابری، جای سوال دارد. اکنون وقت آن است که با ورود قاطع، زمینه بازنگری در این آزمون و احقاق حقوق جوانان بوشهری فراهم شود. استخدام عادلانه، مطالبه‌ای قانونی و انسانی است؛ نه امتیازی ویژه./فارس

نخبه بوشهری نشان برنز المپیاد جهانی اقتصاد را کسب کرد



مدیرکل آموزش و پرورش استان بوشهر گفت: علیرضا احمدی دانش آموز پایه دوازدهم مدرسه شهید بهشتی بوشهر موفق به کسب نشان برنز المپیاد جهانی اقتصاد شد.

به گزارش ایرنا، غلامرضا دانش فر در آیین استقبال از این دانش آموز نخبه بوشهری افزود: در این دوره از رقابت ها که با حضور ۵۶ کشور در باکو برگزار شد ایران موفق به کسب رتبه ۱۸ جهانی شد.

وی یادآورشد: یکی از برنامه‌های این اداره کل حمایت از نخبگان و برگزیدگان المپیادهابرای توانمندی و ارتقای سطح علمی دانش آموزان است.

دانش فر تصریح کرد: هم اکنون ۳ دانش آموز دیگر از استان در اردوی المپیاد هستند و همه تلاش خود را برای موفقیت خود به کار بسته‌اند. استان بوشهر ظرفیت‌های بسیار آموزشی و نخبگانی و استعدادهای خاص دارد که که همه آنها آموزش‌های لازم را فرا می‌گیرند تا استعدادهای بالقوه آنها شکوفا و به فعلیت برسد.

هزار میلیارد تومان اعتبار در کارت بانکی نمایندگان استان بوشهر

۲۷۰ میلیارد تومان اعتبار در اختیار هر نماینده استان بوشهر قرار گرفته تا با تصمیم آن‌ها در پروژه‌های حوزه‌های انتخابیه هزینه شود.

این اعتبار در قالب ردیف توازن لایحه بودجه امسال پیش‌بینی شده است. در بودجه پارسال که تصمیم دولت سابق بود سهم هر نماینده استان بوشهر ۳۳ میلیارد تومان بوده، ولی امسال جهش چندین برابری داشته است.

تاکنون نمایندگان استان توضیح شفافی درباره نحوه توزیع این هزار میلیارد تومان ارائه نکرده اند./ خلیج‌فارس

سهمیه شهرستان‌های بوشهر از اعتبارات عمرانی

دشتستان: یک‌هزار میلیارد و ۱۴۰ میلیون تومان
بوشهر: یک‌هزار میلیارد و ۲۰ میلیون تومان
دشتی: ۶۵۹ میلیارد تومان
کنگان: ۴۶۶ میلیارد تومان
تنگستان: ۴۶۳ میلیارد تومان
گناوه: ۴۴۱ میلیارد تومان
دیر: ۴۰۸ میلیارد تومان
عسلویه: ۳۱۹ میلیارد تومان
جم: ۳۹۲ میلیارد تومان
دیلم: ۲۴۸ میلیارد تومان

بازنگری انتقادی از روندهای مدیریتی استان بوشهر

حسین صداقت



در سال‌های گذشته، جامعه نخبگانی استان بوشهر بارها نشان داده که در بزنگاه‌های حساس، با احساس مسئولیت و امید به آینده، نقش‌آفرینی کرده و برای ارتقاء جایگاه مدیریتی استان کوشیده است. اما امروز، بخش مهمی از این جامعه با یک سؤال جدی مواجه شده:

چرا مسیر حرکت مدیریتی استان بوشهر، آن‌گونه که انتظار می‌رفت، پیش نرفته و نمی‌رود؟

ما در جایگاهی نیستیم که نیت‌خوانی کنیم یا انگیزه‌های پشت پرده را قضاوت کنیم؛ اما از منظر کارکردی، شاهدیم که برخی تصمیمات و رویکردهای استانداری نتوانسته آن انسجام و پویایی لازم را در بدنه مدیریتی استان ایجاد کند. شکاف میان مدیران و بدنه نخبگان، کندی در تصمیم‌سازی‌های کلان و بی‌توجهی به ظرفیت‌های واقعی استان از جمله مواردی است که جای تامل دارد.

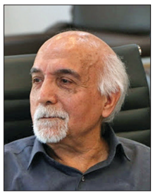
ما توقع معجزه نداشته‌ایم. اما انتظار داشتیم مدیری که با حمایت نیروهای تحول‌خواه و با سرمایه‌ای از اعتماد نخبگان به میدان آمده، حداقل در مسیر «گفت‌وگو، شفافیت و مشارکت‌جویی» گام‌هایی جدی بردارد.

هنوز فرصت باقی‌ست. اصلاح مسیر نه نشانه ضعف، بلکه نشانه بلوغ مدیریتی است. باور داریم که ظرفیت‌های انسانی، اقتصادی و اجتماعی استان بوشهر، بسیار فراتر از آن چیزی‌ست که امروز در سطح مدیریت کلان استان بازتاب یافته. اگر این ظرفیت‌ها جدی گرفته نشوند، اعتماد از دست رفته باز نخواهد گشت.

از همه نهادهای موثر، چهره‌های ملی و استانی، و به ویژه خود جناب استاندار انتظار می‌رود که در این مقطع حساس، به بازاندیشی در سیاست‌ها و تیم همراه خود بپردازند؛ پیش از آن‌که فرصت‌ها از دست بروند.

بوشهر؛ مروارید گرانبهای ایران

حسین حشمتی



وقتی هواپیمای پهن‌پیکر ایرباس شرکت هواپیمایی هما به آسمان بوشهر می‌رسد و از میان توده‌های سفید ابر شروع به کاهش ارتفاع می‌کند، دقایقی بعد می‌توانی از پنجره‌ی بیضی‌شکل هواپیما به پایین بنگری. آن‌جا امواج کوه‌پیکری را خواهی دید که هرچه به ساحل نزدیک‌تر می‌شوند، آرام‌تر شده و به ماسه‌های نقره‌ای‌رنگ ساحل بوسه می‌زنند. اما خیال‌انگیزتر از این منظره، لحظه‌ای است که بال‌های چپ و راست هواپیما، همچون یال زرین اسب‌های تیزتک، دریای نیلگون اطراف شبه‌جزیره را دور می‌زنند تا در نهایت لاستیک‌های مقاوم چرخ‌ها با تکانی شدید، بر روی باند فرسوده‌ی تنها فرودگاه قدیمی بوشهر فرود آیند و صدای سرمهماندار با پیام «به بوشهر خوش آمدید» خواب‌آلودگی مسافران را پاره کند.

آری، این‌جا بوشهر است. شهری که در طول تاریخ، مهد فرهنگ و تجارت دریایی ایران بوده است. بندری که پادشاهان قاجار و رجال طراز اول دولت‌های پیشین، از همین‌جا پای بر خاک کشور نهاده‌اند. بوشهری فرهنگ‌مدار، که پس از تأسیس دارالفنون در تهران، نخستین دبیرستان پسرانه‌اش توسط برادران سعادت تأسیس شد و به نام «سعادت» نام‌گذاری گردید. دبیرستانی که بسیاری از نخبگان علم و ادب ایران در آن پرورش یافتند و در نهایت، سهم‌شان در نشر علم، به نفع کشورهای غربی رقم خورد؛ همان فرنگی‌هایی که همیشه در شناختن گوهرهای پنهان، مهارت داشته‌اند.

گذشته از این ارزش‌های علمی و فرهنگی، بوشهر از دیرباز از قابلیت تجارت دریایی نیز برخوردار بوده است. به‌گونه‌ای که تجار بزرگ و حتی بازاریان عادی، برای رونق کسب‌وکار خود، چندین‌بار در سال به کشورهای آن سوی خلیج فارس سفر می‌کردند و کالاهایی چون خشکبار، زعفران و فرش‌های دست‌باف با خود می‌بردند و در بازگشت، مواد غذایی، زیورآلات و لوازم آرایشی برند وارد می‌کردند که از طریق گمرک ترخیص می‌شد. سهولت انجام کار و تعرفه‌های مناسب گمرکی، تجارت دریایی را مقرون‌به‌صرفه کرده بود.

اما اکنون، تنها واردات مواد غذایی ـ آن هم مشروط به نبود مشابه داخلی ـ مجاز است. تصویب مقررات پیچیده و افزایش تعرفه‌های گمرکی و بندری، تجارت دریایی را بسیار محدود کرده و آن را منوط به مجوزهای دشوار نموده است. البته همین مسیر پرپیچ‌وخم، هنوز برای گروهی خاص، آسان و پُرسود باقی مانده است؛ گویی ارث اجدادی ایشان است.

از دیگر مزیت‌های بوشهر، ظرفیت بالای گردشگری‌اش است. به‌ویژه در فصول زمستان و بهار که دریای نیلگون مورد استقبال مسافران «بالاسونی» قرار می‌گیرد. اما به دلیل نبود زیرساخت مناسب و فقدان زیست‌گاه‌های اقامتی ارزان‌قیمت، گردشگران اغلب با برپایی چادر در سواحل، مناظری ناخوشایند پدید می‌آورند تا جایی که گردش عصرگاهی و شبانه برای مردم بومی تقریباً غیرممکن می‌شود.

افزون بر آن‌چه گفته شد، ثروت‌های خدادادی چون منابع کانی و معدنی کوه جاشک، آثار باستانی و به‌ویژه میادین نفت و گاز و صنایع پتروشیمی مستقر در جنوب استان، همه از ظرفیت‌هایی هستند که با صادرات محصولات فرآوری‌شده‌شان، میلیاردها دلار ارز وارد کشور می‌کنند. این ارزها باید چرخ صنعت را به حرکت درآورده و اشتغال ایجاد کنند. اما شوربختانه، هنوز نفت را به سفره‌ی مردم نیاورده‌اند؛ وگرنه، ارزش خاک زرخیز بوشهر، از مروارید نیز فراتر می‌رفت.

زندگی آگاهانه

پیگیری عادتها

حسین زیراهی – مدرس مهارتهای توسعه فردی



شاید برای شما هم پیش آمده باشد که عادت مفیدی را شروع کرده باشید و مدتی هم آنرا انجام داده‌اید ولی نمی‌دانید عملکردتان در آن کار چه‌طور بوده است. یا به دلیل این‌که انجام روزانه آنرا در جایی یادداشت نکرده‌اید کم‌کم فراموش کرده‌اید آنرا انجام دهید.

برای ساخت یک عادت جدید لازم است ما آنرا به اندازه‌ای کوچک کنیم که مغزمان از انجام آن برداشت سخت بودن نداشته باشد. کوچک کردن عادت همچنین بهانه نداشتن وقت را از ما می‌گیرد. ولی برای این‌که این عادت جدید تکرارپذیر شود لازم است دو کار دیگر انجام دهیم.

اول این‌که آنرا در زمان و مکان خاص یا قبل یا بعد از یک کار روزانه دیگر انجام دهیم که مغزمان با قرار گرفتن در آن شرایط به یاد بیاورد که زمان انجام آن رسیده است. مثلا مطالعه قبل از خواب. یا مدیتیشن بعد از بیداری یا در ساعتی خاص. کار دوم این است که با هر بار انجام دادن آن جشن کوچکی بگیریم که برای مغز با لذتی همراه شود. این جشن با این‌که در ظاهر کاری بی‌معنا به نظر می‌آید ولی برای تکرارپذیری عادت بسیار لازم است. مثلا شما بعد از یک حرکت ورزشی در خانه یک آفرین به خود می‌گویید.

تیک زدن کار انجام شده در تقویم دیواری نقش همین جشن را ایفا می‌کند. چون ما همواره از پایان یافتن یک وظیف احساس رضایت و خرسندی می‌کنیم. امروزه دیگر مانند قدیم تقویم دیواری و استفاده از آن رایج نیست. ضمن این‌که همراه ما هم نیست که به محض انجام عادت جدید آنرا تیک بزنیم. بنابراین لازم است برنامه‌ای در گوشی همراه خود داشته باشیم که بتوانیم هر بار انجام عادت جدید را در آن ثبت کنیم. من از برنامه انجام کار Microsoft To Do برای لیست کارهای روزانه و هفتگی‌ام استفاده می‌کنم.

ولی در مورد فهرست روتین‌های روزانه همیشه با مشکل تیک زدن آن‌ها در یک شمایل هفتگی یا ماهانه مشکل داشتم. چون این فقط یک لیست بود و به من نمی‌گفت که آیا امروز آن کارها را انجام دادهام یا نه. اخیرا با جستجو در بین برنامه‌های گوگل پلی استور به کلیدواژه‌ای برخورد کردم به نام پیگیری عادت‌ها یا به انگلیسی Habit Tracker. بعد از امتحان چند برنامه یکی به نام Loop Habit Tracker دیدم از بقیه جالب‌تر است. شما می‌توانید روتین‌های روزانه خود مانند ورزش، مطالعه، مدیتیشن، یادگیری زبان و هر کار دیگری که می‌خواهید بصورت روزانه انجام دهید را در این برنامه وارد کنید. ثبت هر عادت به دو حالت قابل اندازه‌گیری یا بله / خیر است. مثلا مطالعه و ورزش را می‌توانید به‌صورت زمان یا تعداد صفحه و کیلومتر دویدن وارد کنید. یا بصورت بله یا خیر صرفا یادداشت کنید که آنرا انجام داده‌اید یا خیر. نمای کلی برنامه هم به‌صورت هفتگی کارها را تیک می‌زند. ضمن این‌که تمام سابقه انجام آن عادت ثبت و به‌صورت نمودارهای مختلف قابل مشاهده است. کارهایی که روزانه نیست و به‌صورت چندبار در هفته قرار است انجام دهید هم می‌توانید به همان صورت در آن ثبت کنید.

به مناسبت روز جهانی مانگرو؛

نگاهی به ظرفیت های دارویی اوسینا مارینا در سواحل بوشهر

مسعود زارع: پژوهشگر علوم دارویی و فارماکوگنوزی



روز جهانی درخت حرا (مانگرو)، فرصتی برای بازشناسی یکی از ارزشمندترین زیست بوم‌های ساحلی جهان است؛ مانگرو به نوعی اکوسیستم اطلاق می‌شود که عبارتست از زمین‌های مرطوب حد واسط مناطق جزر و مدی همراه با مجموعه ای از گیاهان بی‌نظیر و جانوران خاص که به صورت وافر در مناطق ساحلی و کنار تالابی این اکوسیستم تکثیر می‌یابند. این اکوسیستم که منحصراً در مناطق گرمسیری و نیمه گرمسیری یافت می‌شود، کمتر از یک درصد از کل سطح زمین را اشغال کرده است، اما عملکردها و خدمات مهمی را ارائه می‌کند، از جمله به عنوان زیستگاه برای طیف گسترده‌ای از تنوع زیستی، ذخیره کربن در سطوحی معادل آن‌هایی که در جنگل های بارانی آمازون اندازه‌گیری می شوند و ثبات ساحلی و حفاظت از طوفان را فراهم می کنند.جنگل‌های مانگرو که نه تنها پناهگاه جانوران دریایی‌اند، بلکه دارای گیاهانی با ارزش دارویی بالا مانند اوسینا مارینا هستند. سواحل بوشهر، میزبان بخشی وسیعی از گونه ارزشمند اوسینا مارینا دراین اکوسیستم کم‌نظیر است. در این مقاله به پتانسیل های دارویی و پزشکی، پراکنش و مورفولوژی درخت حرا گونه اوسینا مارینا در سواحل بوشهر اشاره می شود.

پراکنش اوسینا مارینا

این گیاه از انتشار جغرافیایی بسیار وسیعی — از اقیانوس هند تا قسمت‌های غربی اقیانوس آرام — برخوردار می‌باشد و در قسمت‌هایی نظیر سواحل شرقی و جنوبی آفریقا، سواحل جنوب شرقی آسیا، استرالیا و اقیانوسیه وجود دارد. بزرگترین رویشگاه درخت حراگونه اوسینا مارینا در پارک ملی جنگل نایبند واقع در عسلویه با ۳۹۰ هکتار مساحت می باشد که یکی از گسترده‌ترین جنگل‌های حرا در جنوب و غرب آسیا محسوب می شود. رویشگاه وسیع دیگر در مل گنزه واقع در پارک ملی دریایی نخیلو در شهرستان دیر می‌باشد. از رویشگاه‌هایی که در ساحل بوشهر درخت حرا کاشته شده است می توان به خور شکسته، ابتدای بزرگراه امام علی، خور سلطانی و رود شور اشاره کرد.

مورفولوژی اوسینا مارینا

به‌صورت بوته یا درخت‌های کوچکی با ارتفاع‌های متغیر یافت می‌شود. ارتفاع این گیاهان بین ۱ تا ۱۰ متر متغیر است و تنه‌ی آن تا ۲۰ سانتی‌متر ضخامت دارد. نوماتوفورهای این گیاه ۱۰ تا ۱۵ سانتی‌متر ارتفاع داشته و چند میلی‌متر ضخامت دارند.این گیاه دارای ریشه‌های هوایی نیز می‌باشد که از ساقه‌های آن منشأ می گیرند و به‌صورت تودماغی یا منفرد بوده و اندازه‌های متغیری دارند. پوست این گیاه به رنگی سفید، خاکستری یا سبز مایل به زرد بوده و دارای نقاط برجسته‌ای است که



حاوی پوست داخلی یددار و سبزرنگ می‌باشد.

ترکیبات زیست فعال اوسینا مارینا

ترکیبات زیست فعال گیاه اوسینا مارینا بسیار متنوع است و شامل انواع ترکیبات زیست فعال مانند: کربوهیدرات‌ها، آلکالوئیدها، کاروتنوئیدها، هیدروکربن‌ها، اسیدهای چرب آزاد، استرها، ترکیبات فنولیک، استروئیدها، تری‌ترپن‌ها، گلیکوزیدها، تانن‌ها، الکل‌های آلیفاتیک و اسیدهای آمینه می‌باشد

استفاده‌های دارویی و پزشکی اوسینا مارینا

گیاه اوسینا مارینا در سال‌های اخیر موضوع تحقیقات گوناگونی در زمینه خواص دارویی بوده است. این گیاه برای درمان دردهای روماتیسمی، آبله و انواع زخم‌ها استفاده می‌شود. این مطالعات با استفاده از آزمایش‌های برون تنی (in vitro) و درون تنی (in vivo)، اثربخشی درمانی این گیاه را بررسی و تأیید کرده‌اند. مطالعات مختلفی روی خواص دارویی مانگروها انجام شده که در این‌جا به تعدادی از آن‌ها اشاره می شود.

ضد دیابت

عصاره الکلی برگ‌های اوسینا مارینا که به صورت خوراکی به موش‌های دیابتی داده شد، دارای اثر کاهنده قند خون بود. این یافته با سایر پژوهش‌ها که کاهش قابل توجهی در سطح قند خون نشان داده‌اند، هم‌راستا است.

ضد اکسیدان

بخش‌های مختلف گیاه از جمله برگ، ریشه، پوست ساقه و میوه دارای ظرفیت آنتی‌اکسیدانی قابل توجهی هستند. به دلیل محتوای بالای ترکیبات فنولی و فلاونوئیدی، فعالیت آنتی‌اکسیدانی در این گیاه مشاهده شده است.

ضد سرطان

گزارش‌هایی درباره‌ی اثرات آپوپتوتیکی (apoptotic) عصاره‌ی اوسینا مارینا بر روی رده‌های سلولی HL۶۰ (نوعی سلول سرطان خون) بر پایه‌ی آزمون MTT منتشر شده است. یافته‌ها نشان می‌دهند که عصاره‌ی برگ این گیاه (هم عصاره‌ی اتانولی و هم آبی) حاوی ترکیبات زیست‌فعال با خواص ضد لوسمی است.

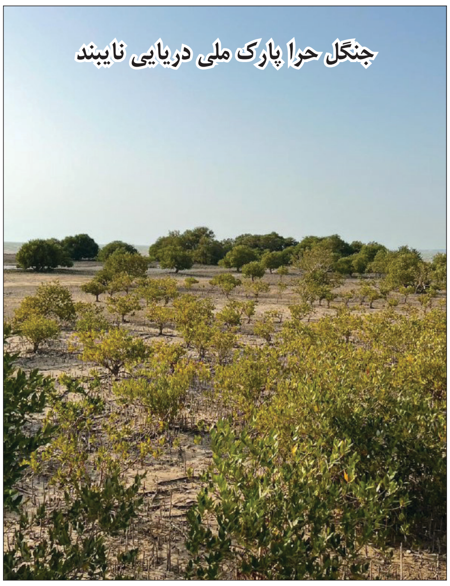
ضد میکروبی

ترکیبات زیست‌فعال با خواص ضدویروسی، ضدباکتریایی و ضدقارچی در گیاهان مانگرو وجود دارند. یافته‌های تحقیقات اخیر به‌روشنی نشان داده‌اند که عصاره‌های Avicennia marina دارای فعالیت ضدباکتریایی مؤثری در برابر سویه‌های بیماری‌زا، حتی سویه‌های مقاوم به آنتی‌بیوتیک، هستند. این گیاه حاوی ترکیباتی است که قادر به مهار تکثیر ویروس HSV (ویروس تبخال) پس از نفوذ به سلول هستند، اما علیه HIV-۱ اثربخشی چشمگیری نشان ندادند.

ضد التهابی

درمان با A. marina تغییرات التهابی مشاهده‌شده در موش‌های مبتلا به آرتریت را تا حد زیادی به وضعیت طبیعی نزدیک کرده است. این یافته‌ها از کاربرد Avicennia marina به‌عنوان یک مکمل طبیعی برای مدیریت بیماری‌های التهابی، به‌ویژه آرتریت روماتوئید، حمایت می کنند.

به‌طور کلی، Avicennia marina به‌عنوان یکی از گونه‌های اصلی جنگل‌های مانگرو، منبعی ارزشمند از ترکیبات زیست‌فعال با پتانسیل درمانی قابل توجه محسوب می‌شود. مطالعات صورت‌گرفته در زمینه جداسازی و شناسایی این ترکیبات نشان می‌دهد که این گیاه می‌تواند نقطه آغاز مهمی برای توسعه داروهای نوین با منشأ طبیعی باشد. سابقه تحقیقات موجود نیز بر اهمیت این گونه به‌عنوان یک گنجینه دارویی تأکید دارد و زمینه‌ساز مراحل بعدی در فرآیند کشف و توسعه دارو خواهد بود.





روایت دختران دبیرستان شاهدخت؛ قصه پریان دریایی آب‌های آرام

به کوشش جمیل رزمی

از پشت نیم‌دری نگاهی به کوچه می‌اندازم. بی‌خوابی چشم‌هایم را به عصیان فرا می‌خواند و شب همچنان کولی‌وار ترانه‌اش را در گوش کوچه‌پس‌کوچه‌های شهر می‌خواند. از فرط بی‌حوصلگی، کلافه‌ام، از خانه بیرون می‌زنم تا با قدم زدن کمی آرام بگیرم.

از تلاطم وهم‌انگیز دریا، امواج جوان به‌شدت برای رهایی خود را به کناره بولت‌ها می‌کوبند و تا ارتفاع نامعلومی خود را بالا می‌کشند. می‌ایستم و ایستاده به جغرافیای باران‌زده شهرم می‌نگرم و نگاهم را تا افق‌های دوردست رها می‌سازم. هیچ گفت‌وگویی در میان نیست. از بالای بولت‌ها خودم را به پایین و به میان ماسه‌ها پرت می‌کنم. موج‌های مرده، مویه‌کنان خود را به کفش‌هایم می‌سایند. خنکای آب سر تا پای وجودم را فرا می‌گیرد. لختی در آن فضا می‌مانم و در پرتو روشنی برق آسمان، چند گوش‌ماهی رها شده بر ماسه‌ها را می‌بینم، تو گویی ماهی‌ها از هیاهوی دریا گوش‌های خود را بر ساحل جا گذاشته‌اند.

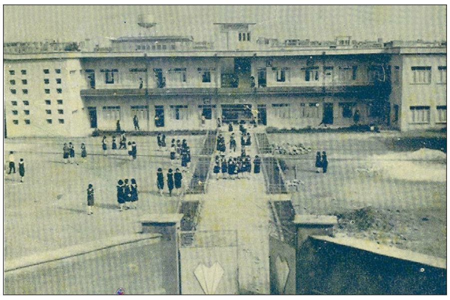
"ساحل" چه اسم دخترانه قشنگی. ساحل را چند بار در ذهنم هجی می‌کنم. مدتی همان جا و میان رقص موج‌ها می‌مانم. کمی که آرام می‌گیرم، به خانه باز می‌گردم، در حالی که باران آخرین بوسه‌هایش را بر سنگفرش‌های کوچه می‌زد. وارد خانه شدم، در را بر روی باران می‌بندم. باران به یک‌باره از نفس می‌افتد. به اتاقم پناه می‌برم تا لباس‌های خیس شده از باران را از تنم به در آرم. بی‌اختیار چشمم به کتاب‌های قدیمی می‌افتد که در گوشه‌ای از اتاق بر روی هم تلنبار شده‌اند. در سایه‌روشن نور اتاق که از تابلوی نئون سر خیابان و از میان پرده تور دزدانه به دیوارهای اتاق بوسه می‌زد، کتاب "قصه پری دریایی" را می‌بینم. آن را برمی‌دارم و برگ می‌زنم تا کمی با پری دریایی دمخور باشم و روحم را به افسانه‌های دریا بسپارم.

در همین حین سعی می‌کنم تا بین قصه پری دریایی و اسم ساحل رابطه‌ای بیابم که به یاد آخرین دست‌نوشته‌ام در هفته‌نامه نسیم‌جنوب افتادم؛ در آن، با استاد ابوالقاسم ایرانی، شاعر دریایی دیارمان به گفتگو نشسته بودم. در آن مصاحبه، او روایت‌گر ورود اولین دسته از دبیران لیسانسیه به بدنه آموزش و پرورش بوشهر، به خصوص دبیرستان‌های پسرانه سعادت و دخترانه شاهدخت بود. استاد ایرانی از دبیران بسیار باسواد، خوش‌برخورد، با صلاحیت علمی بالا، بسیار شیک‌پوش و خوش‌صحبت برایم سخن گفت که آن‌ها خیلی زود با شیوه‌هایی که بلد بودند، از دانش‌آموزان خود دلربایی کردند و با آن شخصیت دوست‌داشتنی و جذابیت علمی خود موفق شدند ۱۷ نفر از کلاس ۲۲ نفره ما را به دانشگاه‌های درجه یک کشور رهنمون سازند. استاد، فضای آموزشی آن زمان را فوق‌العاده توصیف کرد و گفت اکثر دبیران بین دبیرستان سعادت و شاهدخت مشترک بودند. از استاد سوال کردم: "خب وقتی فضای آموزشی بسیار خوب بود و دبیران هم مشترک بودند، پس تکلیف آن همه دختران مستعد شهرم چه شد و چه سرانجامی پیدا کردند؟"

استاد ایرانی مکثی کرد و به فکر فرو رفت و گفت: "نمی‌دانم." همین کلمه "نمی‌دانم" برای من کلیدواژه‌ای شد تا به جستجوی سرنوشت دختران آوانگارد و بااستعداد راه‌یافته به دانشگاه برآیم و با خود عهد بستم تا برای یافتن آن‌ها دست به کار شوم و بنگارم آن‌چه را که شایسته نگارش سرنوشت دختران تحصیل‌کرده دیارم است.

با این ذهنیت کم‌کم چشم‌هایم سنگین می‌شود و خواب، چشم‌هایم را در باتلاق عمیق بی‌خبری فرو می‌برد. از فردای آن شب به دنبال آدم‌هایی می‌گردم که ردی از گذشته را دیده و یا سخنی از آن را شنیده باشند. با خود می‌گویم بعد از این همه سال سوالم را از چه کسی باید بپرسم؟

به هر کجا که فکرش را می‌کردم سرک کشیدم، اما چیزی عایدم نشد. به یاد استاد محمدرضا دباش، نویسنده کتاب "بوی بندر" می‌افتم که از گذشته این شهر بی‌خبر نیست. قطعاً او می‌تواند در این مسیر به من کمک کند. به نظرم او دایره‌المعارف کاملی از ساکنان سرزمین مدارا است. به سراغش می‌روم و قضیه را با او در میان می‌گذارم. او به حافظه‌اش رجوع می‌کند و پس از اندکی تأمل با مکثی کوتاه، آدرسی به من می‌دهد و می‌گوید: "فکر می‌کنم که اولین سری از دختران ما در سال ۱۳۴۳ به تربیت معلم شیراز رفتند که خانم مواجی، خانم خضری و خانم حجت



جزو آن‌ها بودند و سری دوم هم فکر می‌کنم در سال ۱۳۴۴ خانم وجیهه فقیه، خانم سیما میرزایی، خانم خدیجه حمزئیان و خانم فاطمه کامیاب بودند که برای آموزش معلمی به دانشسرای تربیت معلم شیراز رفتند."

از آقای دباش بابت اطلاعات خوبی که به من داد تشکر می‌کنم. شهرمان آن‌قدر کوچک است که خیلی زود موفق می‌شوم با واسطه با خانم کامیاب تماس بگیرم و پاسخ سوالاتم را از ایشان دریافت کنم.

خانم کامیاب دانش‌آموخته دبیرستان شاهدخت بود. او در پاسخ به پرسش‌هایم می‌گوید: دبیران ما در آن زمان آقای طهماسبی دبیر طبیعی، آقای رئیسی دبیر ریاضی، خانم مینوکده دبیر ادبیات فارسی، خانم ملکی دبیر زبان خارجه بوده‌اند.

وی موفقیت خود و دانش‌آموزان را مدیون همه معلمین آن دوره می‌داند.

او همچنین برنامه‌های جانبی مدرسه در آن زمان را اجرای نمایش تئاتر، جشن و آواز برشمرد.

خانم کامیاب در ادامه در خصوص زمانی که در شیراز تحصیل می‌کردند، گفتند که با وجود دوری دختران از خانواده، بچه‌ها سعی می‌کردند به هم کمک کنند تا تنهایی بر روحیه آن‌ها اثر نگذارد.

خانم کامیاب خاطرات خود و دوستان بوشهری‌اش را در آن زمان شامل گردش و بازدید از باغ‌ها و جاهای دیدنی شیراز، رفتن به سینما، رفتن به تخت جمشید و نقش رستم می‌داند.

با این اطلاعات تازه، احساس می‌کنم کورسوی امیدی یافته‌ام تا این‌که تلفنم را برداشتم و مطابق همیشه با آقای عارف‌زاده، مدیر مکان فرهنگی تاریخی مدرسه سعادت تماس می‌گیرم و از بن‌بستی که در آن گرفتار آمده‌ام برایش سخن می‌گویم. او خوب به حرف‌هایم که گوش داد، گفت: "فکر می‌کنم مراد تو را پیدا کرده باشم" و شماره آقای شریف‌پور را برای من پیامک کرد.

با ایشان تماس می‌گیرم و از او درخواست کمک می‌کنم. در اولین دیدار حضوری که با او داشتم، لیست بلندبالایی حاوی اطلاعات بسیار خوبی از دختران دانشجوی آن زمان، شامل نام و نام خانوادگی، سال ورود آن‌ها به دانشگاه‌های کشور و رشته تحصیلی آن‌ها را در اختیارم قرار داد که این لیست برای من بسیار ارزشمند و راه‌گشا بود.

سرلیست این گروه از دختران نخبه، خانم اختر دوانی بود که در سال ۱۳۴۷ موفق به راهیابی به مدرسه عالی زبان انگلیسی شد. پس از او خانم روناک مستوفی نیز در سال ۱۳۴۸ در رشته شیمی دانشگاه پهلوی شیراز پذیرفته شد. به دنبال این دو خانم، منیرو روانی‌پور، خانم خجسته سلیمانی، خانم مهناز آل‌شریف و خانم سهیلا دوانی بودند که در سال ۱۳۵۰ به دانشگاه راه یافتند. خانم زهرا مهدی‌زاده، خانم پری راستیان، خانم انیس فرخنده‌پی نیز در سال ۱۳۵۱ در دانشگاه پذیرفته شدند. همچنین خانم گلناز صفوی، خانم مهرناز صفوی، خانم نیاز قنبری، خانم فریبا شمس و خانم نرگس هوشمند نیز در سال‌های بعد به این لیست اضافه شدند.

من مشتاقانه بر آن شدم تا با همه آن‌هایی که مایل هستند در پروژه "قصه پریان دریایی آب‌های آرام" با من همکاری کنند، تماس بگیرم. چیزی که در گفتگو با همه آن‌ها به یکسان دیدم، اعتماد به نفس بالا، تواضع معقول، ادبیات گفتاری سنجیده و بسیار شیرین، احترام و قدردانی آن‌ها نسبت به دبیرانشان و عرض ارادتی بود که به آداب و رسوم مردمانش داشتند. از فحوای کلامشان می‌شد عشقی عمیق نسبت به محیطی که در آن رشد کرده و درس خوانده بودند را به خوبی فهمید. ای کاش این گفتگوها هیچ‌گاه به پایان نمی‌رسید! حس خوب بوشهری بودن و تعلق خاطر به این بندر دیرپا را با وجود گذشت سال‌ها دوری و اقامت در شهرهای دیگر و یا حتی خارج از کشور، به خوبی می‌شد از واژه‌واژه حرف‌هایشان شنید و حس کرد.

گاهی احساس می‌کردم که بغض غریبی در صدایشان وجود دارد و چه ذوق و شوقی داشتند در بیان خاطراتشان. به آن‌ها گفتم که چرا و به چه دلیل آن‌ها را از دل دفتر خاطرات این شهر بیرون کشیده‌ام. آن‌ها با لحنی که می‌شد این شادمانی را در چهره و گفتار آن‌ها دید و حتی از پشت تلفن احساس کرد، خیلی صادقانه به من گفتند: "آقای رزمی، چقدر خوب که کسی ما را بعد از این همه سال دنبال کرده و سراغی از ما گرفته است."

وقتی به آن‌ها گفتم که می‌خواهم آن‌چه را که سال‌ها پیش در زمان تحصیل بر آن‌ها رفته است، اعم از تلخی‌ها و شیرینی‌ها و حتی ناملایمتی‌های دوران دانش‌آموزی و دانشجویی‌شان را در نشریه نسیم جنوب برای آیندگان ثبت کنم، با همان شرم و حیای زیبای دخترکان جنوبی خیلی کوتاه گفتند: "ممنون" و حس خوب رضایتمندی خود را بعد از سال‌ها با خنده‌ای از ته دل سر دادند.

من در آن لحظه فهمیدم که تحسین انسان‌هایی که در گذشته کاری را انجام داده‌اند و سال‌ها بعد مورد توجه قرار می‌گیرند، چقدر می‌تواند باعث شعف دل و جلای روح آن‌ها شود و آن‌ها خواهند دانست که چه کار بزرگی را به نسبت زمان خود به انجام رسانده‌اند. از آن‌ها خواستم در صورت امکان، چنان‌چه برایشان مقدور باشد، اگر تصویری از گذشته‌های دانش‌آموزی‌شان دارند که قابلیت چاپ در هفته‌نامه را داشته باشد، برایم ارسال کنند و آن‌ها سخاوتمندانه درخواست مرا پذیرفتند. سرانجام زمان موعود فرا رسید.

ادامه دارد...

چرا تورم هم‌ذات با اقتصاد ایران شده است؟!

دکتر محمد دهقانی



چرا تورم بیشتر از ۴۰ سال است که در اقتصاد ایران درون‌زا شده و جز لاینفک اقتصاد و همراه و هم‌ذات اقتصاد کشور شده است هم‌چون یک علف پیچک که اگر کشاورز به‌موقع محصول خود را هرس نکند آن‌چنان دور نهال یا محصول می‌پیچد که از نهال بزرگتر شده و رونق و رشد اقتصادی را نابود می‌کند.

آیا بانک مرکزی فقط یک نهاد پول چاپ کن و فورواردر برای انتشار و پخش پول به بدنه دولت بزرگ‌تر از ملت است؟

آیا دولت باید از هر طرف آن‌قدر بزرگ بشود که تمام نقدینگی بانک ها و سپرده‌گذاری مردم را به‌عنوان حقوق و پاداش و بریز و بپاش‌های غیرمتعارف ببلعد؟!

آیا راهکاری نیست که تورم را به نرخ تورم جهانی گره زد و بانک مرکزی را از تصدی‌گری بر اموال مردم از دور ساقط کرد؟

آیا وقت آن نرسیده که این اقتصاد بیمار را کالبد شکافی کرد و غده‌های تورم درون‌زا که در پوشش قوانین ضد پیشرفت و ضد رشد و ضد توسعه و بازدارنده هستند را از این بدن خسته و بیمار ۴۰ ساله بیرون کرد؟

آیا قوانین بلااثر در توسعه اقتصادی مجلس شورای اسلامی نباید جای خود را به قوانین تاثیرگذار در جلوگیری از بروکراسی‌های پیچیده و تورم‌زا بدهند ؟

به‌نظر جواب به این سوال ها که دغدغه اکثریت قریب به اتفاق جامعه ایران را دربرمی‌گیرد در چند بزنگاه اقتصادی به ورطه فراموشی سپرده شده است که از جمله آن‌ها:

اجازه دهید در چند محور، پاسخی علمی، تحلیلی و نگاهی به تجربه جهانی ارائه کنیم:

قبل از هر چیز باید عرض کنم عبارت «تورم درون‌زا مثل پیچک اقتصاد کشور را در خود فرو برده» شاید یک مقایسه تلخ اما واقعی را ارائه می‌دهد.

چرا تورم در اقتصاد ایران درون‌زا شده است؟

تورم مزمن در ایران ناشی از ترکیب ساختارهای نهادینه‌شده در سیاست‌گذاری اقتصادی، وابستگی بودجه‌ای به نفت، ضعف انضباط مالی و پولی و نهایتاً ناترازی‌های ساختاری در حوزه های تحت حکمرانی دولت است.

یکی از شاخص‌های درون‌زای تورم مزمن و کسری بودجه ساختاری دولت، بودجه عمومی است که همواره دچار کسری بوده و دولت از طریق استقراض از بانک مرکزی یا بانک‌ها، نقدینگی را افزایش داده است.

خلق و انتشار پول بدون پشتوانه به‌صورت دستوری برای رفع جبران کسری بودجه دولت که در تمام دولت‌های بعد از انقلاب اتفاق افتاده، یکی از اصلی‌ترین ریشه‌های تورم در ایران است.

دلیل مهم دیگر وابستگی اقتصاد ایران به بودجه نفت است:

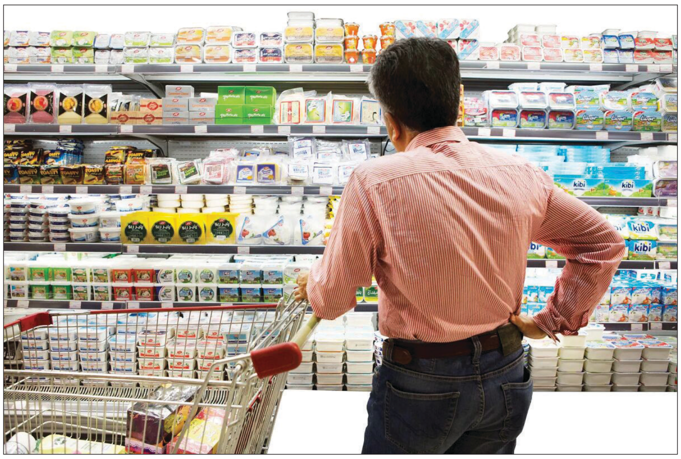
درآمد نفتی به‌جای سرمایه‌گذاری بلندمدت، صرف هزینه‌های جاری شده و در نتیجه، شوک‌های ارزی ناشی از نوسانات قیمت نفت به تورم دامن زده‌اند.

سومین علل اقتصاد تورمی، نظام بانکی بیمار و شبه‌دولتی است: بانک‌ها اغلب زیر سلطه دولت یا نهادهای شبه‌دولتی‌اند و استقلال کافی ندارند. تسهیلات رانتی و ناترازی در ترازنامه بانک‌ها، موجب خلق پول بیشتر شده است و این پول بیشتر یا صرف جبران کسری بودجه دولت می‌شود یا به معاملات دلالی و بورس بازی به‌جای تزریق به تولید و ایجاد اشتغال بکار گرفته شده است.

چهارمین علت، نهادینه شدن انتظارات تورمی در ذهن و مخیله جامعه است که به‌عنوان یکی از سیاه چاله‌های باور عمومی، مردم هر روز منتظر بیکاری، گرانی و تورم هستند و این رویه جزیی از باور عموم گردیده است:

جامعه ایران طی دهه‌ها یاد گرفته که ارزش پول ملی در حال کاهش است و این پذیرش تلخ، باعث هجوم دائمی به دارایی‌های فیزیکی (طلا، دلار، مسکن) و افزایش مستمر سطح عمومی قیمت‌ها شده است .

مهمترین و اصلی ترین علت اقتصاد تورمی درون‌زا در ایران، عدم استقلال بانک مرکزی است: باید گفت بانک مرکزی نه تنها مستقل نیست، بلکه بعضاً بازوی اجرایی دولت برای تأمین مالی بوده است. این یعنی سیاست پولی، قربانی اهداف مالی شده است و به بیانی تلخ‌تر بانک مرکزی به‌جای صیانت از ارزش پول ملی و تبعیت محض از اوامر دولت‌های بعد از انقلاب در ایران به‌عنوان توزیع‌کننده رانت به اربابان قدرت و صاحبان منصب



گردیده است، شاید با نگاهی در تصمیمات قلدر مابانه بانک مرکزی در امر و نهی ارزهای حاصل از صادرات از صادر کننده گان کالا ، تخصیص ارز برای واردات با تخفیف از جیب صادر کننده گان به جیب وارد کننده گان در سایه و رانتی سهامداران و خصولتی های از دولت قدرتمندتر هستند .

باید پرسید آیا بانک مرکزی یک «چاپخانه پول» برای دولت است؟

متأسفانه باید گفت به صورت تلویحی ، بله. وقتی بانک مرکزی زیر سیطره دولت باشد و نتواند مانع استقراض‌های بی‌ضابطه و کسری بودجه شود، در عمل به یک نهاد «پول‌پخش‌کن» تبدیل شده است

این در حالی که در دنیا ، بانک‌های مرکزی مستقل ، وظیفه دارند که تنها رسالت و هدف‌شان کنترل تورم ، ثبات مالی و حمایت از رشد پایدار باشد.

واقعا باید از صاحبان منصب و قانون گذاران پرسید آیا راهکار علمی و تجربی برای خروج از این بحران ۴۰ ساله وجود دارد؟

قطعا بله وجود دارد ، و در این میان تجربه کشورهای موفق مانند آلمان پس از جنگ، ترکیه پس از ۲۰۰۱، شیلی ، اندونزی ، مالزی ، و حتی کشورهای شرق اروپا نشان می‌دهد که اصلاحات امکان‌پذیر است و راهی جز تحول بنیادین در زیرساخت‌های پولی و بانکی و اقتصادی وجود ندارد که ممکن است با بکار گیری چند رویکرد اساسی تورم را در یک بازه زمانی چند ساله از گلوگاه اقتصاد کشور بصورت مرحله ای کمتر و ازبین برد .

۱. استقلال کامل بانک مرکزی

تجربه ترکیه با استقلال بانک مرکزی در دهه ۲۰۰۰، تورم از بالای ۷۰٪ به زیر ۱۰٪ رسید.

راهکار آن تصویب قانون استقلال بانک مرکزی با هدف کنترل تورم و حفظ ارزش پول ملی (و نه رشد یا اشتغال) باشد و هیچ نهاد دولتی حق دخالت در سیاست‌های نرخ بهره، ذخایر، و پایه پولی را نداشته باشد و تنها این سیاست‌گذاری‌ها توسط بانک مرکزی اتخاذ گردد.

۲. اصلاح بودجه و انضباط مالی

شاید مهمترین تصمیم حذف بودجه‌ریزی مبتنی بر درآمدهای نفتی باشد.

حذف یارانه‌های غیرهدفمند و رفع ذهنیت فقر از جامعه و تخصیص یارانه به فقرا و نیازمندان واقعی از طریق کارت رفاه (مدل برزیل یا مکزیک) باشد.

جلوگیری از حقوق‌های نجومی، اتمام پروژه‌های عمرانی نیمه‌تمام و جلوگیری از کلنگ‌زنی‌های بی هدف و شوآف‌های مدیریتی و نظارت بر پرداخت‌های بی‌پشتوانه به هر دلیلی.

۳. کوچک‌سازی دولت و توقف توسعه دولت رانتی

تجربه کشورهای شرق اروپا و آسیای جنوب شرقی نشان می‌دهد که دولت چابک و کوچک می‌تواند بهره‌وری را بالا ببرد.

کاهش تصدی‌گری دولت و واگذاری واقعی شرکت‌های دولتی به بخش خصوصی (نه خصولتی).

۴. مبارزه واقعی با فساد و رانت

تصویب قوانین شفافیت مالی، حسابرسی عمومی و الکترونیکی کردن کامل دولت.

۵. حذف قوانین ضد رشد و تورمزا

بازنگری در قوانین تجاری، گمرکی، بانکی، مالیاتی و سرمایه‌گذاری.

کاهش پیچیدگی‌های اداری و بروکراسی با الگوبرداری از تجربه «Doing Business» بانک جهانی.

۶. اتصال اقتصاد به اقتصاد جهانی

گره زدن نرخ تورم و سیاست پولی به سبد تورم جهانی یا نرخ بهره مرجع جهانی ، مثل مدلی که برخی کشورهای کوچک یا در حال توسعه اتخاذ کرده‌اند، مانند (پگ ارزی یا تورم هدف گذاری شده با سیاست ارزی ثابت).

جمع‌بندی: شاید زمان «کالبدشکافی» اقتصاد ایران اکنون باشد که ناترازی‌ها در همه ابعاد خود را در اقتصاد کلان و در معیشت مردم نشان داده اند و بدون اصلاح ساختاری، به‌خصوص در سه حوزه‌ی نظام پولی، بودجه دولت، و قوانین اقتصادی، هیچ امیدی به ثبات بلندمدت نیست.

برای رهایی از بحران ۴۰ ساله تورم:

–باید بانک مرکزی را از کنترل دولت خارج کرد.

– باید سیاست مالی به تعادل برسد و دولت کوچک‌تر شود.

–باید انتظارات مردم را از طریق سیاست‌های قابل پیش‌بینی و شفاف مدیریت کرد.

– باید قوانین بازدارنده و تورمزا حذف شوند و رشد اقتصادی در دستور کار قانون‌گذار قرار گیرد.

و ده‌ها باید و راهکارهایی که بر اساس تجربه بسیاری از کشورها توانسته‌اند با عقلانیت از بحران‌های اقتصادی عبور و از آن‌ها فرصت ایجاد کنند.

یاد و خاطرات بوشهری

به کوشش عبدالرزاق ریشهری زاده

دلو درویشی؛ مرد غیرتمند بوشهری

محمدعلی درویشی(دلو) این خاطره را در سال ۱۴۰۰ نقل نمود که در قالب داستان گونه نوشته شده است

لنگرگاه خور دی سیفو بوشهر، در سال ۱۳۲۸ شمسی از لنج‌های صفاری و صیادی که در صفی منظم کنار اسکله تابوک کرده بودند، پرجنب وجوش بود. برخی از سفر قطر و بحرین بازگشته، برخی دیگر هم مشغول گلافی و کلفات کردن لنج خود بودند، در این بین لنج صفاری حاج نجف در حال بار زدن و مهیای سفر به کویت می‌شد. رجو سیاه از روی دو سه مشغول هدایت بزها و میش‌ها به درون خن لنج بود. همان لحظه وانت آبی رنگ کارخانه یخ‌سازی رسید و صد قالب یخ را در لنج تخلیه کرد؛ یخ، کالای حیاتی در سفرهای تابستانی به کشورهای حاشیه خلیج‌فارس بود. لنج از بَل‌های خرمای کبکاب، هندوانه‌های چاهکوتاه، خربزه‌های دشتی، قلیان، تنباکوی مرغوب دخترپیچ، مرغ و خروس، و خرت وپرت‌هایی که قرار بود به کویت حمل شود، پرشده بود .

چند نفری هم که قصد سفر به کویت داشتند از جمله خانواده جیرانی که سلمانی دم دروازه خود را تعطیل کرده تا شاید در کویت آینده بهتری پیدا کنند، سوار شده و در حال خوش کردن جای خود پشت قماره و زیر نیمه بودند. در این میان نوجوانی هم بود به نام محمد علی درویشی معروف به دلو، او جوانی رشید، بلند بالا، چشم به راه آینده‌ای روشن بود که بدون خبر دادن به خانواده، سوار لنج شده تا به کویت برود.

ناخدا به جاشوها دستور داد گسل را باز کنند. موتور لنج روشن شد، مشهدی رضا سکاندار در قماره دولاب را در دست گرفت، ناکو با صلوات از اسکله بارز شد.

هوای تیرماه بوشهر مثل نفس آتش بود، اما در دل آن حرارت، امیدی در جان مسافران روشن بود. همسفرها زیر سایه زَلال در طفر ، میان صدای بز و خروس، کمکم با لبخند و گفت وگو به هم دلگرم می‌شدند.

دلو، نوجوانی فروتن اما پرانرژی، کنار جاشوها می‌چرخید و کمک می‌کرد. ناخدا گفت : دلو، نولت تا کویت ده تومنه.

دلو با لبخند گفت: کارتِ نباشه ناخدا، برسیم کویت کار می‌کنم، نولتِ میدِم .

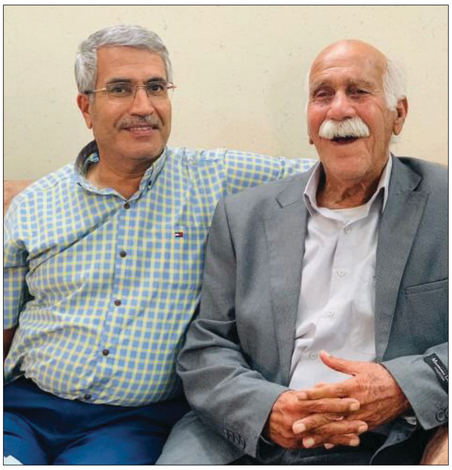
دریا دوگ و هوای نیمروز دم کرده از شرجی، ناکو شاهان از بار، از جلو علفدون و باسیدون آرام در دل آب پیش می‌رفت. پس از عبور از کانال و گذر از «سه دندون»، جاشوها شراع‌ها را پایین کشیدند تا ناکو سرعت بیشتری بگیرد. سرغروب که رسید، بُن دیره عقب لنج و چراغ موشی بالای دکل روشن کردند، صدای اذان که بلند شد، همه به نماز ایستادند.

طباخ، پلو با دال عدسی را که در سُریدان طبخ کرده بود در سینی جلو جاشوها گذاشت، دلو هم کنار کارگران برای شام خوردن نشست.

شب، در خنکای نسیم، دلو به آسمان خیره و تلألو ستارگان را نظاره‌گر بود. ناخدا صدایش زد، دلو در قماره کنار ناخدا نشست و از ناخدا پرسید در این تاریکی شبانگاهی چه‌طور مسیر یابی می‌کنید؟

ناخدا پاسخ داد: با توجه به ستارگان دُب اکبر، و ستاره شمال، به عنوان شاخص جهت یابی می‌کنیم.

بعد از مدتی سکوت، ناخدا نجف گفت: کویت، سرزمینی خشک، گرم و کم باران است که در گذشته مردمش ماهیگیر و صیاد مروارید و پرورش دهنده شتر بودند، به تدریج قبایلی از نجد و بدوی‌ها عربستان و جنوب ایران به کویت آمدند، کویت از کلمه کوت به معنای قلعه کوچک گرفته شده است که در سال ۱۸۸۵ میلادی قبیله الصباح با حمایت دولت انگلیس اعلام جدایی از



دولت عثمانی نمود و تحت‌الحمایه انگلیس قرار گرفت، درسال۱۹۳۷ میلادی با کشف ذخایر نفت به تدریج نوسازی و آبادانی در آن صورت گرفت و همین سرعت در سازندگی، نیازمند نیروی کار زیاد شدند.

دلو با دقت به حرف‌های ناخدا گوش می‌داد. حس می‌کرد سفری که در پیش دارد، فقط برای کار نیست، انگار تقدیر چیز دیگری برایش رقم زده بود.

دو روز بعد، لنج در اسکله کویت پهلو گرفت. بار تخلیه شد و مسافران پیاده شدند. جیرانی در کویت مغازه سلمانی زد و دلو چون در بوشهر پیش آن‌ها کار می‌کرد مجددا نزدآن‌ها مشغول به کار شد.

در کویت، کارگرانی از ایران، به ویژه بوشهر، خوزستان و شهرکرد، در ساخت و ساز یا هنگام پهلو گرفتن کشتی سیمانی، کارگری و تخلیه سیمان انجام می‌دادند. محل زندگی‌شان خانه‌های ساده‌ای بود که دلو هم مدتی بود برای کار پیش بوشهری‌ها آمده بود. اما در میان این زندگی سخت، تحقیر و توهین، زخمی عمیق‌تر بود که بر پیکر و روان آن‌ها وارد می‌گشت.

روزهایی که کارگران برای تخلیه سیمان به کشتی می‌رفتند مردی عرب از بستگان شیخ، به کشتی می‌آمد. با چوب خیزرانی که در دست داشت، بدون دلیل کارگران را می‌زد و دشنام‌های زشت به آنان می‌داد. او با فحش‌هایی ناموسی، ایران و ایرانی را نشانه می‌رفت و محافظانش نیز با خنده و تمسخر او را همراهی می‌کردند.

کارگران، با هزار بدبختی به کویت آمده بودند، به ناچار در مقابل این هتک حرمت‌ها ساکت می‌ماندند؛ می‌ترسیدند اخراج شوند. اما دلو، خونش به جوش آمده بود. بارها به کارگران گفت: ما ایرانی هستیم، باید غیرت داشته باشیم. این عرب، شرف ما رو نشونه رفته است .

ظهری بود. کارگران خسته و گرسنه، غرق در گرد سیمان و فشار گرمای خفقان‌آور کشتی مشغول خوردن ناهار بودند که آن عرب هتاک دوباره وارد شد. با فریاد و فحش، کشتی را به میدان تحقیر ایرانیان تبدیل کرد.

این مردِ مریض، عقده روانی داشت که می‌خواست حقارت و بی‌مقداری خود را با ناسزا گفتن به چند کارگر مستاصل؛ بلکه ایرانیان را خوار و خفیف سازد و ارضا روحی گردد . شاید حقارت و بی‌مایگی خود را در مقابل عظمت نام ایران جبران کند.

دلو که جوانی حدود شانزده ساله سالم و سرشار از انرژی توان جسمی و غرور وطن پرستی و تعصب به نام ایران و ایرانی بود، طاقت نیاورد و دیگر تحمل توهین و تحقیر به هم‌وطنانش را نداشت.

با اولین ناسزای مرد عرب، دلو از جای برخاسته نعره‌ای شیر مانند کشید، طنین صدایش سکوت را درهم شکست به گونه‌ای که همه کارگران از این نعره به خود لرزیدند!

دلو فریاد زنان گفت: ای بی‌مایه‌ترین مردِ عرب، دهانت برای آوردن نام ایران و ایرانی بشوی! بی‌مقدار همه آن ناسزا ها که گفتی، لایق خودت و شیخت است.

به یک‌باره نگاه‌ها به دلو دوخته شد. دلو فرز و چالاک پایین پرید، بی‌باکانه خود را به شیخ عرب که هیکلی فربه و درشت داشت رساند و برق‌آسا ضربه‌ای به صورتش کوبید و او را نقش بر زمین کرد.

کارگران که تا آن لحظه ساکت بودند، با هیجان همه باهم فریاد زدند: یا خدا، یا ابوالفضل؛ کمک دلو کن، دلو مردی، دلو غیرت داری... .

محافظان عرب تا جلو آمدند، دلو با مشت‌هایی سهمگین، آن‌ها را هم نقش بر زمین کرد. هر سه مرد عرب ملتمسانه در کف کشتی افتاده و به درد می پیچیدند. دلو با شهامت به همه آن‌ها آموخت که کسی نباید جسارت توهین و تحقیر ایرانی را به‌خود راه بدهد.

فریادهای پیاپی کارگران که یک صدا می‌گفتند: «دلـــو مـــردی» کشتی را به لرزه در آورده و کاپیتان را به وحشت انداخته بود.

کاپیتان، هراسان با پلیس تماس گرفت. کمتر از ساعتی دو فروند قایق با چندین پلیس مسلح وارد کشتی شدند، دلو را بازداشت و عرب‌های مجروح فورا برای مداوا به بیمارستان منتقل شدند. اما دلو، دیگر فقط یک نوجوان نبود؛ او نماد شرف ایرانی شده بود.

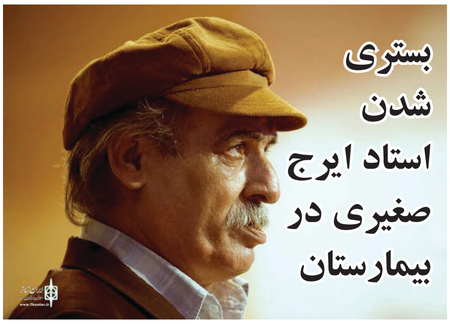
دلو را به زندان بردند؛ روزانه شکنجه، تحقیر، گرسنگی... اما لبخند از لبش نمی‌رفت. هر کتکی که می‌خورد، انگار صدایی در گوشش می‌گفت: «سرت بالا باشه مرد».

خبر شجاعت دلو در بوشهر پیچید. کارگران در کویت به تکاپو در نجاتش از زندان بودند.

مرد نیک نامی به نام رضا مشاری پیگیر آزادی دلو شد. کمک‌های کارگران، وکیل، فشارهای قانونی، همه دست به دست دادند تا دلو آزاد شد و از کویت اخراج شد.

زندانی شدن دلو چهار سال طول کشید، وقتی دلو به بوشهر بازگشت، مردم گوسفند قربانی کردند و بر سرش نقل پاشیدند. دلو دیگر آن نوجوان ساده نبود؛ او شیرمرد بوشهری بود که در دل غریبی، غرور و غیرتمندی ایران را فریاد زده بود.

- خهن (khahn): انبار لنج
- دو ـ سه: تخته‌ای که بین لنج و اسکله برای تردد استفاده می‌شود.
- قماره (ghomareh): اتاقک سکاندار.
- نیمه (nimh): قسمت زیرین قماره.
- گَسل (gasl): طناب .
- دولاب (dolab): سکان ـ فرمان لنج .
- ناکو(nako): لنج های با تناژ بالا که معمولا ساخت پاکستان هستند.
- زلال (zolal): سایه بان.
- طفر (tafar): عقب لنج.
- نول (nowl): کرایه.
- شاهان (shahan): پر.
- بن دیره (bon deyreh): چراغ عقب لنج که به چوبی بلند متصل است.
- شراع (shera): بادبان.
- دوگ (dog): وقتی آب دریا صاف و بدون تلاطم باشد.
- کلفات (kalfat): درزگیری تخته‌های بدنه لنج با نخ مخصوص و روغن کوسه.
- تابوک (tabok): پهلو گرفتن لنج در اسکله.
- سریدان (sereydon)) : آشپزخانه لنج.



بستری شدن استاد ایرج صغیری در بیمارستان

استاد ایرج صغیری در بیمارستان بستری شد.
اقلیما صغیری درباره آخرین وضعیت جسمانی ایرج صغیری، به ایسنا گفت: پدر ابتدا به دلیل شکستگی در ناحیه لگن در بیمارستان تحت عمل جراحی قرار گرفتند ولی بعد از ترخیص، متاسفانه دچار عفونت ریه شدند و طی یک ماه و نیم گذشته به دلیل همین مساله چندین بار در بیمارستان بستری شده‌اند.
او اضافه کرد: در حال حاضر نیز پدر در بخش داخلی بیمارستان سلمان فارسی بوشهر بستری هستند و متاسفانه اخیرا دور ریه ایشان آب جمع شده که باید تخلیه شود.
در پی بستری شدن ایرج صغیری، دختر این هنرمند اظهار امیدواری کرد که ایرج صغیری برای ادامه درمان به بیمارستانی در شیراز منتقل شود.
اقلیما صغیری درباره احتمال انتقال پدرش به بیمارستانی در تهران نیز توضیح داد: با توجه به شرایط جسمانی ایشان و به دلیل حساسیتی که در انتقال هوایی وجود دارد، دکتر عباسی، پزشک درمانگرشان چنین پیشنهادی ندادند چراکه انتقال زمینی هم به دلیل فاصله زیاد بین بوشهر و تهران، امکان‌پذیر نیست. به همین دلیل تصمیم بر این شد تا پدر را به بیمارستانی در شیراز منتقل کنیم که کمترین فاصله را با بوشهر دارد.
او با ابراز قدردانی از همراهی پزشک درمانگر ایرج صغیری، عنوان کرد که به تازگی اداره کل ارشاد استان بوشهر، استانداری و فرمانداری نیز در حال رایزنی و گفتگو با شیراز هستند تا این انتقال با سرعت بیشتری انجام شود.

دستور مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی برای پیگیری درمان استاد ایرج صغیری

مدیرعامل سازمان تأمین اجتماعی، در پی انعکاس درخواست هنرمندان و اهالی فرهنگ استان بوشهر درباره وضعیت درمانی استاد پیشکسوت ایرج صغیری، دستور رسیدگی ویژه و پیگیری سریع روند درمان این هنرمند را در بیمارستان تأمین اجتماعی بوشهر صادر کرد.
بر اساس این دستور، مدیریت درمان استان موظف شده تمامی اقدامات لازم جهت تأمین مراقبت‌های پزشکی مناسب برای استاد صغیری را به عمل آورد تا شرایط درمانی وی بهبود یابد و از هرگونه کوتاهی در این زمینه جلوگیری شود.
دکتر مصطفی سالاری در پایان بر لزوم تکریم کلیه بیمه شدگان و بازنشستگان سازمان تامین اجتماعی در مراکز درمانی این سازمان تاکید کرد.
ایرج صغیری که به‌عنوان پدر تئاتر بوشهر شناخته می‌شود،در دهه پنجاه با تولید نمایش «قلندرخونه» در معرفی تئاتر و آیین‌های نمایشی بوشهر به ایران نقش بزرگی ایفا کرد.
این هنرمند متولد اول آذر ۱۳۲۵ در بوشهر، بازیگر، کارگردان، نمایشنامه‌نویس و داستان‌نویس است.
او با بازی در نقش «ابوذر» در تئاتری که با همکاری داریوش ارجمند و نظارت علی شریعتی در دانشگاه فردوسی و حسینیه ارشاد اجرا شد، توانست مهارت خود در بازیگری را نیز به نمایش بگذارد.

کانون غم

غزل از عبدالمجید زنگویی

سینه ام کانون غم شد، دیدگانم پرزآب
بوستان آرزو خشک است و دریایم سرآب
گوش‌ها پر از نواهای زمخت است و گریه
مانده‌ام کی می رسد برگوشم آهنگ رباب
با دلی افسرده چونان بزم شادی آورم
بانگ نایی نیست گویا جز هیاهوی غراب
شهر خاموش است و رقص شعله‌ای درکار نیست
چون برآنم صحبت از عشق و خوشی‌های شباب
آسمان با اخم بر سطح زمین چشم آخته است
روح باران، رقص جنگل نیست بی نقش سحاب
تا به کی باید شرنگ آید به کامت نازنین
کو هواهایی که می‌گفتی بیابی از شراب
ذهن دوراندیش من دل‌خسته افتاد و نژند
تا کجا یابم دوباره فرصتی دلخواه ناب
چشم دل در انتظار مقدمی فرخنده بود
نارسیده دوست، چشم افتاد در دنیای خواب
تاکه در اندیشه و آیین من جز مهر نیست
کی توانم لانه‌ی گنجشککی سازم خراب

*

مرضیه زاهدی

با من بیا، حرفی اگر داری بزن با من
چون با توام تا آخرین لبخندِ دنیا من!
در چشم‌هایت جرأتی ویرانه می‌بینم
که می‌شکافد حسرتت را از خودت تا من!
شیراز تا بوشهر چندان راهِ دوری نیست
آن‌جا تو شاعر می‌شوی هر روز و اینجا من!
من یک سکوتِ شرجی‌ام در خلوتِ بندر
رو از جهان گردانده‌ام در رویِ دریا من!
از عشق که خیری ندیدم، پس تَمامش کن!
یا تو به دریا دل بزن در زندگی یا من...
خوشحالی این روزهایم بی‌سبب هم نیست
چون حل شدم در آب مثلِ یک معمّا من!
نه! وا نکن لب مرضیه، بس کن سرودن را!
دارم به هزیان می‌رسم در شعر گویا من!

نگاهی به سریال «تاسیان» به کارگردانی تینا پاکروان

آرمان‌گرایی که به خودفریبی شبیه بود تا اصلاح‌گری

دکتر مریم فرخ نیا



سریال «تاسیان» به پایانش رسید. اما آن‌چه نشان داد، چیزی فراتر از یک داستان عاشقانه بود. آن‌جا که در پشت‌پرده‌ی روابط عاطفی شخصیت‌ها، نگاهی تلویحی به وضعیت اجتماعی و سیاسی ایران گنجانده شده بود؛ نگاهی که با زیرکی خاصی مخاطب هوشیار را به تأمل وامی‌داشت. شخصیت «شیرین» می‌تواند در این میان نمادی از ایرانِ رنگارنگ‌مان باشد. سرزمینی زیبا، برازنده و اصیل که هر عاشقی به شیوه‌ی خودش آن را می‌نگرد و دوست می‌دارد: گاه عشقی آلوده به فریبکاری، گاه مهری مملو از محافظه‌کاری، گاهی محبتی عمیق درگیر انفعال و حتی در لحظاتی درگیر



عشقی عصیانی پر سر و صدا اما بی‌سرانجام و تهی. این تنوع ها فقط در رابطه‌ها خلاصه نمی‌شوند، بلکه به نوعی بازتابی از تنوع فکری و سیاسی در جامعه ایرانمان هم هست.
مهم ترین جسارت تینا پاکروان در قلب داستان درست جایی است که زیرکانه به نقد جریان چپ ایرانی پرداخته است. گروهی از روشنفکرانی که با شعارهایی پرزرق و برق و نجات توده مردم، وارد میدان می شوند، اما در عمل، دچار تناقض، انفعال و دوری از واقعیت شده، دست به هرگونه عمل خیراخلاقی می‌زنند. نقد نویسنده بر این جریان، تلخ،گزنده اما واقعی‌ست؛ تصویریست از نسلی که آرمان‌گرایی‌اش بیشتر به خودفریبی‌اش



شبیه بود تا اصلاح‌گری. «تاسیان» با زبانی غیرمستقیم، این ضعف‌ها را در قالب شخصیت‌ها و گفت‌وگوها به نمایش می‌گذارد.
به نظر من عشق‌های شکست‌خورده‌ی این سریال تنها روایتی عاطفی نیستند، بلکه استعاره‌هایی‌اند از شکست‌های تاریخی؛ از آرمان‌هایی که هیچ‌گاه به ثمر ننشستند و نسلی که میان خواستن و توانستن، معلق ماند. این تلفیقِ سیاست و احساس، «تاسیان» را به اثری چندلایه تبدیل کرده است؛ شاید هم‌چون دعوتی برای بازنگری در گذشته‌مان، تأملی در نقش روشنفکران و بازخوانی رابطه‌ی جامعه ایران با ایدئولوژی باشد که مبادا اگر این دعوت دیر پاسخ داده شود، ایران‌مان چون شیرین تاسیان از دست برود...

موش مست

داریوش غریب زاده



به جز ما کارگران هیچ جانداری قادر به زندگی در چاپخانه نبود. فضای آکنده از بوی تند بنزین، مرکب، انواع مواد اسیدی و گاز کاغذ متراکم کاغذ مجال تنفس به مورچه و جیرجیرک هم نمی داد و به اعماق دیوارها هم نفوذ می کرد. می گویند بعد از انفجارهای اتمی تنها موریانه‌ها زنده می‌مانند اما موریانه هم نتوانست بر دیوارهای چاپخانه خانه کند.

ما تنها با یک جانور مواجه بودیم. یک موش تنها و بی‌کس. یک موش جدا افتاده از کلنی میلیونی موش‌های شهر که هیچ معلوم نبود چرا انزوا برگزیده است. چرا شهر این معدن پایان‌ناپذیر خوراکی‌ها را ترک کرده و تنها به جویدن کاغذهای کاهی چاپخانه بسنده می کند؟ چرا فقط کاغذ می‌خورد؟

ما برای موش تنها ده رقم تله گذاشتیم. تله پنیر، تله گوجه فرنگی، تله نان چرب، تله جگر گوسفند اما موش منزوی فقط سراغ کاغذ می‌رفت.

واحد دسته بندی کاغذ بند نام دارد. بند کاغذها یک‌صد برگ در ابعاد شصت در نود، یا هفتاد در صد سانتیمتر بودند.

هر بار که موش تنها سراغ کاغذها می‌رفت یک بند کاغذ را سوراخ، سوراخ و از حیض انتفاع ساقط می‌کرد. تله ها هم اثر نداشت تا این‌که یک روز تریلی حامل کاغذ به چاپخانه رسید. این‌بار وقتی همه ما کارگران ردیف شدیم و ده‌ها بند کاغذ دست به دست کردیم با کاغذ جدیدی مواجه شدیم. کاغذ کاربن‌دار! کاغذ کاربن‌دار محصول کشور سوئد بود. این محصول جدید در صنعت کاغذسازی تحولی عجیب بود. تا قبل از آن کارمندان مجبور بودند برای تحریر با قلم یا ماشین تحریر اوراق مرتبط را کپی کنند. مثلا نسخه مشتری، نسخه امور مالی و سایر نسخه‌ها. لذا چندین برگ کاغذ کاربن‌دار لای اوراق قرار داده و قلم را با فشار می‌نوشتند که به همه برگه‌ها منتقل شود. کاغذ کاربن‌دار اما نیازی به واسطه نداشت و یک لایه کاربن به‌شکل نامریی در پشت هر ورق تعبیه شده بود. دست‌ها هم آلوده نمی‌کرد، چاپ این کاغذ گران‌قیمت بر خلاف کاغذ ارزان کاهی و سایر کاغذها دقت فوق‌العاده‌ای می طلبید و باطله کردن یک برگ آن خسارتی بزرگ بود.

کاغذ کاربن‌دار سوئدی اما خصوصیت غریبی داشت که ما نمی‌فهمیدیم.

روند چاپ نخست از برش‌کار کاغذ شروع می‌شد. او بر طبق سفارش کار مشتری بند کاغذ را به قطعات کوچک و بزرگ برش می‌زد. کاغذ کاربن‌دار کاغذی معمولی نبود. با فرود هر تیغ برش رایحه‌ای سکرآور و مخدر ساطع می‌شد. برش اول پنجاه در پنجاه سانتیمتر بود. برش‌های بعدی بیست و پنج و دوازده و نیم سانتیمتر.

برش‌کار پیر بعد از برش دوم دست از کار کشید. نشئه عطر کاغذ کار را رها کرد. نشست و بی‌خیال انتظار ماشین‌چی چاپ سیگارش را کبریت زد.

عطر سکرآور کاغذ کاربن‌دار ما را به سمت خود کشاند. کاغذ را بوییدیم. مست شدیم!

ضایعات کاغذ پوشال نام دارد. باریکه‌های یک تا چهارسانت. برش‌کار پیر پوشال‌ها را در جعبه کارتن بزرگی می‌ریخت تا بعدا به جوال‌هایی ریخته و به کارخانه بازیافت روند، به مقوای کرجی مقوای کارتن و شانه تخم مرغ تبدیل شوند.

صبح سوزان یک زمستان وقتی ما کارگران ماشینچی منتظر برش کاغذ بودیم برش‌کار پیر را دیدیم مثل مجسمه‌ای خیره به کارتن پوشال بود. به درون کارتن نگریستیم. منظره غریبی بود. موش مستانه میان کناره‌های کاغذ کاربن دار سوئدی رها از عالم خاک و افلاک. مست کرده بود. انگار در پیاله عکس رخ یار دیده بود. چشمان موش شبیه به چشم هیچ‌موش دیگر عالم نبود. اقلا برای من خمارترین و مفتون‌ترین چشم تمام جنبندگان عالم بود.

از همان لحظه ما برایش پنیر صبحانه‌مان گذاشتیم، گوجه فرنگی، نان چرب.

نه به قصد کشتن او. به قصد حظ بردن از حالت او.

موش مست مدت‌های مدید با ما زیست. کارتن پوشال را ترک نکرد و ما از صمیم قلب آرزو می کردیم باز هم تریلی کاغذ کاربن‌دار و نشئه‌کننده کاغذ کاربن‌دار سوئدی بیاید و بار را تخلیه کنیم. نه برای ادارات، نه برای بنگاه ها.

برای موش مست که هیچ‌وقت نفهمیدیم چرا از کلنی میلیونی موش‌های شهر دور افتاده و در انزوا زندگی می‌کند.

به مناسبت سالروز تولد داریوش غریب‌زاده

داریوش غریب‌زاده؛ آشپز واژه‌هایی با طعم ادویه بوشهری

مجتبی گرگوری مطلق



عکس از جلیل گلستانی

توی افق شرجی زده نهم مرداد چهل و یک بوشهر، جایی بین تپش تَش‌دار دریا و ضرباهنگ موتور لنج‌ها و محله‌ی بهبهونیا، صدایی راس شد، که نه فقط انعکاس جونِ مردمه جنوب، که پژواک تاریخ و حقیقت و هویتِ بید. ای صدا، صدیِ داریوشن، غریب‌زاده‌ای آشنا! هنرمندی که مُتونش نقاشی می‌کنه و صحنه‌هاش هم، جونِ بوشهر ری نوک زبون میاره و مثه ذکر آبوام زمزمه می‌کنه و صد و یکی تسبیح می‌ندازه!

داریوش، با واژه‌هایی که لب تا لب، بوی ادویه و دریا توش فِر کرده، با شخصیتایی که توی ذهنش از کیچه‌های تنگِ چارمحل قدیم بوشهر، همراش قدم ورمیدارن، تونسته یکی از قیافه های خاص و تک پرِ ادبیات نمایشی امروز ایران باشه.

داریوش نه فقط تَهنا نویسنده کار درست، که جوینده بی‌قرار گنج، توی عمق فرهنگ و تاریخ جنوبن.

بچِهای داریوش، دنیا اومدن سی دیدن رنج و رویا، و شورِ دادن سی زندگیه مردمونی که سرِ دو راهی سنت و امروِ نفَس می‌کشن و حیرونن چه کُنن!

با هر کَموش که حرف بزنی، میگی رحمت اموات و درجا میفهمی بچِی داریوشِن.

نمایشنامه داریوش، از جنس خاک نمکدار و تشِ هارن. توشون می‌تونی صدِ ی نی همبون بشنوی، بوی عطرِ نارنج و لیمو حس کَنی، و با همو واژه‌ها، ماچلِت ورداری و آروم دل به دریا بزنی.

داریوش با قلمش، سنت میارِه امروز و زبون مردم به آهنگی قشنگَ و جا گیر توی دَهَن تبدیلَ می‌کنه که رُو کَنی و سی خُت بلند بلند کنار بری سینه بوخونی و صدات مثه بومرنگ واگرده سی خُت.

داریوش غریب‌زاده فقط نویسنده نی. داریوش اصل راویِ ن، راویِ هویت. آشپزی که کاغذ، سفره میکنه و با دِس پُر از احساس و ذهنِ پُر وسواس، روایت بوشهر خمون و جنوب، با واژه توی ادویه خوسُنده، خَش مِیچینه و میزاره تا زمان خوب عَمِلش بیاره و بِگَه، بفرما جون.

کتاب سه زبانه «دریای آشفته تخیلات» نویسنده بوشهری منتشر شد



نخستین جلد از مجموعه کتاب‌های سه‌زبانه «دریای آشفته تخیلات» نوشته دانیال پاییزی نویسنده جنوبی، توسط انتشارات قلم‌داران جنوب منتشر شد.

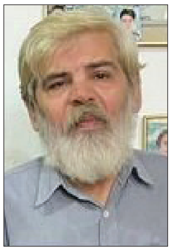
به گزارش ایرنا، دانیال پاییزی در مقدمه این کتاب آورده است: «این جملات حاصل کتاب‌خوانی و مطالعه‌های فلسفی نیستند، بلکه نتیجهٔ تماشای مداوم زندگی و واکنش طبیعی ذهن من به محیط پیرامون‌اند. هرچه هست، نگاه من است، نه بازتاب اندیشه دیگران.»

پاییزی تاکید می‌کند: جملات کتاب به عمد به‌گونه‌ای نوشته شدند که نیازی به تأمل یا پیچیدگی زیاد در فهم آن‌ها نیست، اما در عین حال، زاویه‌ای تازه از اندیشه را پیش روی مخاطب می‌گذارند.

کتاب «دریای آشفته تخیلات (۱)» با صفحه‌آرایی پری‌ناز شیرکو و علی خادم و طراحی تصاویر علی خادم منتشر شده و برای هر جمله ترجمه انگلیسی و فرانسوی نیز ارائه شده‌است.

فرزندان قلب الاسد

حسین شاکری



تابستان بود و چهار ماه تعطیلی. تازه قبول شده بودم برای کلاس سوم دبستان. مرداد ماه بود. و درست در ایام قلب الاسد. با فروکش کردن‌آفتاب و رنگ گرفتن مغرب به پشت بام می رفتیم و رختخواب ها را پهن می کردیم تا شرجی و نم و شبنم بر آن ها بریزد و به خود خنکا بگیرد.

مغرب‌رنگ که عبور می کرد و سیاهی به کام آسمان ریخته می شد یک به یک پله ها را به سمت سرپله و پشت بام گلین طی می کردیم و هریک چیزی را با خود به بالا می بردیم.

کلمن پر ازآب یخ، چند گیلاس، سینی و کارد و هندوانه ای آن رابرای خنک کردن از چاه در آورده بودیم و رادیو برای شنیدن داستان شب و نمایشنامه رادیویی شبانه ای به نام جانی دالر.

همسایه ها همه پشت بام بودند.

بام‌ها به هم نزدیک بود و می شد با یک گام بلند به نزد هم رفت!

با دستان مان هندوانه و خربزه به هم تعارف و رد و بدل می کردیم. بام ها همچون دل ها تنگاتنگ و به هم نزدیک بود.

گاهی با هم دعوای‌مان می شد.سر جا. سر رختخواب نم خورده خنک شده ای که برادر یا خواهر با خوابیدن به روی محل خواب‌مان خنکای شبنم را از آن ربوده بود و گرمش کرده بود.

با دقت به رادیو گوش کرده و اتفاقات داستان جانی دالر را مرور می کردیم.

بعد از رادیو صدای فیلمی که از سوی سینمای تابستانی بدون سقف پارس به وضوح شنیده می شد را گوش می دادیم.

پنکه رومیزی می چرخید و باد بین‌مان‌بهره می کرد. کولری نبود که صدا در محل راه بیاندازد. اما بوی زهم و نوای موج دریا همراه با سر وصدای بارانداز گمرک فضا را پر می کرد. شب قیرگون بود و آسمان پر زستاره. گاهی تیرشهابی به سرعت عبور می کرد:

–دیدیش؟ خدا عالمه که بینوم ستاره کی بید خاموش شد و مرد!

صدای آرام بِس بِس بِس گفتن مادرم که بسم الله گویان فاتحه می خواند به گوش می رسید. بعد دستی روی صورتَش می کشید و صلواتی می فرستاد و می گفت:

–خدا رحمتش کنه.

آن شب هوا به شدت هرچه تمام تر گرم شده بود. کلافه‌کننده بود. امان بُر شده بود. آب خنک کلمن دیگر حریف نبود.

حس کردم دارم خفه می شوم. سراسیمه و امان بریده شده بودم که ناگهان خود را زیر عریش در تاریکی محض کنار حوض و چاه دلو به دست دیدم!

من‌از تنهایی پایین آمدن آن هم در زیر عریش تار در کنار حوضی که به ما می گفتند " پاکشک "شما را به پایین می کشد و می بلعد خود را دیدم!

اصلا ندانستم چگونه پله ها را چهارتا یکی کرده و خود را به آن محیط مخوف رساندم!

با همان دستان کوچک چارده پونزده تا دلو پر از آب از چاه کشیدم و به روی خود ریختم تا کم کم احساس خنکا کردم و فهمیدم که مرگ را فراری داده ام!

دوران نوجوانی چگونه گذشت

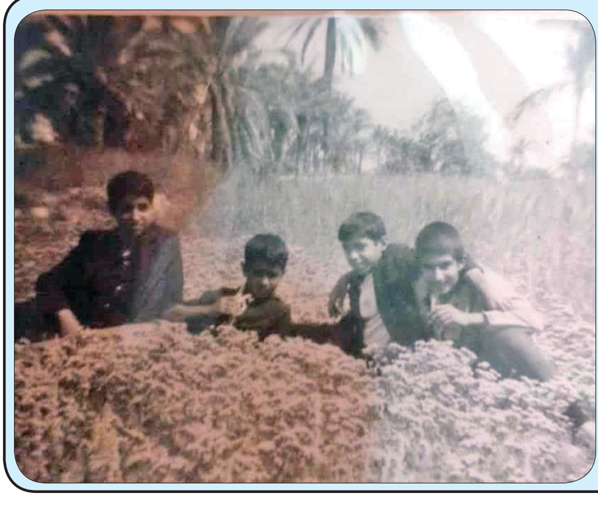
علی ابن رومی



محله بهبهانی بوشهر جهت دور هم جمع شدن وبازی کردن اهم از فوتبال، هفت سنگ، گل بگیر شَده، تیرمویه بازی، چوبم بده گله ام رفت وچوب کیلی مشتمل بر چهار منطقه بود شامل میدان طاهری، میدان قبری، میدان مسجد بهبهانی وسرقبرستان یاهمان میدان خیزمی ها گرچه همین بازی‌ها موجب دوستی و رفاقت بچه ها می‌شد ولی رقابت در همه رشته‌های ورزشی موجب فاصله‌گیری بچه ها می‌شد. تنها جایی که همه مشترک بودند مدرسه گلستان بود من وتعدادی از دوستان که خانه‌های‌مان نزدیک به مسجد بهبهانی بود میدان مسجد نیز محل بازی‌مان بود همان‌گونه که اطلاع دارید در دهه چهل تقریباً تمام ادارات دولتی در محله بهبهانی بود منجمله اداره دخانیات که در خیابان ششم بهمن کمی بالاتر از مسجد بهبهانی یعنی قسمتی از بانک مسکن فعلی (البته بانک مسکن منزل حاج سید اسد قاسمی بود که هنگام ساخت بانک مسکن دخانیات به آن اضافه شد. در دهه چهل معمولاً برای جابجایی کالای قاچاق ازچهار پایان استفاده می‌شد. بار قاچاقچی بعضاً لو می‌رفت وتوسط ژاندامری گرفته می‌شد اگر سیگار بود جهت تشریفات اداری به گمرک و پس از آن بار با چهار پا که اغلب الاغ (خر) بود در خیابان ششم بهمن و از جلو میدان مسجد بهبهانی عبور وبه دخانیات می بردند. آقای قاسمی که کارش دلالی وحراج کردن اموال کشف شده دولتی بود.

(ایشان اصالتاً اهل اهرم بود) پس از تخلیه سیگار در دخانیات الاغ‌ها تحویل می گرفت وبرای حراج کردن، به میدان زغالی (محل فعلی بازار صفا) می‌برد قاسمی که از بردن وکنترل چندین الاغ به تنهایی عاجز بود ما را صدا می کرد ناگفته نماند این چندین الاغ به‌جز یکی هیچ کدام اوسار(افسار) نداشتند ما که از شوق الاغ سواری تا میدان زغالی درپوست خود نمی‌گنجیدیم باید یک تکه بند با خود می بردیم واگر کسی بند نداشت آقای قاسمی الاغ به او نمی‌داد، بالاخره آقای قاسمی لیدر بود وما دنبال او به میدان که می رسیدیم. اول خریدار خود روستاییانی بودند که کنار دیوار گاراژ یا، دیوار فالزیان ایستاده بودند و در اصل مالک الاغ بودند آقای قاسمی با چوب به کمر الاغی که خودش سوار بود می‌زد و اعلان قیمت می‌کرد در قیمت اول و دوم که چندین بار باصدای بلند اعلان می‌کرد به‌علت این‌که قیمت بالا بود کسی جلو نمی‌آمد قیمت سوم که اعلان می‌شد روستاییان جلو می‌آمدند و هر یک الاغ خود را با قیمت نازل می‌خریدند آقای قاسمی که جایی برای نگهداری الاغ‌ها نداشت، لاجرم باید آن‌ها را می فروخت.

در تجربه ای که داشت کمی هم با صاحبان الاغ‌ها هماهنگ بود. صورت جلسه می‌کرد و الاغ تحویل می‌داد ودست آخر به ما می گفت بار دیگر هم بیایید وما نیز دست از پا درازتر و به امید سواری بعدی باید تا محله بهبهانی پیاده می‌رفتیم.





تفرجگاه‌های دلنشین بوشهر

منوچهر حیدریان

مناطق جنوبی شبه جزیره بوشهر در ایام زمستان در دهه چهل و پنجاه، تفرجگاه‌های دلنشینی بودند. تنگک‌ها هم جایگاه خاص خودشان داشتند.

در دهه چهل که محصل دبیرستان سعادت بوشهر بودیم به یمن رفاقت با آقای حمید قربانی در روزهای تعطیل با دوچرخه برای پیک‌نیک یا به قول آن روزها صحرا گردی به تنگک زنگنه (تنگک سوم امروزی) می‌رفتیم و الحق که همانند سایر محلات جنوبی، این نواحی اوضاع واحوال بهار خرمی در قاب زمستان جنوب کشور داشتند. البته به شرط ریزش باران‌های پاییزی و زمستانی. عکسی که ملاحظه می‌فرمایید مربوط به اواسط اسفند سال ۱۳۴۵ در تنگک زنگنه است که با دوربینی که به قیمت شش تومان در شیراز از دست‌فروشان خریداری کرده بودم، از همراهان در پیک‌نیک گرفته‌ام.

دوران آموزگاری در بندر باستانی سیراف(۳)

نقش فوتبالیست‌های تیم ملی در ساخت جاده کنگان به سیراف

علی دباش - بازنشسته آموزش پرورش - بندر بوشهر



دانش‌آموزان پایه پنجم مدرسه سیزده آبان سیراف بیست وچهارم نفر بودند که آن‌ها را به شش دسته چهار نفره تقسیم نموده بودم و برای هر گروه یک سرگروه قرار دادم که یک دانش‌آموز برجسته بود. تمامی گروه‌ها وظیفه داشتند در یک منزل دور هم جمع شوند و دروس را مطالعه کنند؛ به ویژه مسائل درس ریاضی را در گروه حل نمایند تا روز بعد با توان بیشتری در کلاس درس حاضر شوند. ساعت استراحت هم گروه‌ها موظف بودند در گوشه‌ای از حیات مدرسه جمع شوند و دروس را مرور نمایند. همین طرح موجب قبولی همه آن‌ها در امتحانات نهایی خرداد ماه در شهرستان کنگان شد. آن زمان دانش‌آموزان برای شرکت در امتحان نهایی باید به کنگان می‌رفتند.

ساعت ورزش که مورد علاقه همه دانش‌آموزان بود؛ ساعت شادمانی و نشاط بود. در زنگ ورزش همه دانش‌آموزان فقط به بازی فوتبال می‌پرداختند زیرا در آن زمان اصلاً امکان پرداختن به ورزش دیگری نبود. بزرگ ترین مشکلی که در ساعت ورزش با آن رو به رو بودیم، این بود که مدرسه با خانه‌های پلکانی احاطه شده بود و با هر ضربه بلند هوایی توپ به خانه اهالی می‌رفت و این امر موجب ناراحتی اهل محل شده بود؛ هرچه به دانش‌آموزان توصیه می‌کردم که از بازی هوایی پرهیز کنند، اول می‌پذیرفتند ، اما همین که گرم بازی می‌شدند همه چیز را فراموش می‌کردند و دوباره همان آش بود و همان کاسه.

یک روز صبح در کلاس مشغول گرفتن آزمون شفاهی از دانش آموزان بودم ؛ میز و صندلی من کنار پنجره‌ای بود که به کوچه اشراف داشت در حالی که داشتم از دانش‌آموزان امتحان می‌گرفتم یکی از دانش‌آموزان با فریاد گفت: «آقا پشت سرت مار است!» همین که رو برگرداندم دیدم قسمتی از سر و بدن مار از پنجره به داخل کلاس آمده بود ولی با سر و صدای بچه‌ها مار برگشت و راه کوچه را پیش گرفت.

منزلی که در سیراف کنار مدرسه سیزده آبان اجاره کرده بودیم موقعیت خاصی داشت؛ بر روی کرسی بلندی احداث شده بود و سه اتاق بزرگ و یک آشپزخانه وسیع داشت که چاه آبی هم در آن حفر شده بود ، که ما آب را به روش سنتی با بکرک «چرخ چاه» بالا می‌کشیدیم و استفاده می‌کردیم.

دو اتاق از این سه اتاق در اختیار ما آموزگاران بود و یک اتاق خالی بود که بعد از مدتی چهار مهندس از هم‌وطنان ارمنی که نقشه بردار خطوط لوله گاز بین جم و سیراف بودند در آن اسکان یافتند و با ما همسایه شدند، این چهار مهندس با ما روابط بسیار انسان دوستانه‌ای داشتند و خیلی آرام مهربان و شکیبا بودند.

در آن زمان تعاونی مرز نشینان راه اندازی شد و این امر باعث تقویت بنیه مالی و امور رفاهی خانواده‌های پرجمعیت غیربرخوردار شد؛ به ویژه این تعاونی در سیراف در بیشتر ماه‌های سال ارزاقی مانند برنج ، روغن، شکر ، چای ، و ... در قبال وجهی اندک به خانواده‌های عضو می‌داد و خانواده‌های پرجمعیت با فروش مازاد آن به رفع مشکلات دیگر خود می‌پرداختند.

بین کنگان و سیراف روستایی به نام اختر بود که یکی از همکاران ما به نام آقای اصغر بختیاری‌فرد مدیر و آموزگار دبستان آن روستا بود؛ روستا به دلیل مهاجرت بیشتر ساکنان آن به کشورهای حاشیه جنوبی خلیج‌فارس تقریباً خالی از سکنه بود و آقای بختیاری فرد وظیفه تعلیم و تربیت فرزندان چند خانواری را که در روستا مانده بودند بر عهده داشت این روستا الان وجود ندارد و یک سایت گازی جای آن را گرفته است.

برخی شب‌ها من نزد آقای بختیاری فرد در روستای اختر می‌رفتم. روستا یک پاسگاه ژاندارمری داشت که رئیس آن ستوان حسینی‌فرد بود؛ او مردی آرام و مهربان بود و در اجرای امور محوله بسیار وظیفه‌شناس. بعضی از شب‌ها که من آن‌جا بودم او هم می‌آمد و سه نفری به گفت و گو می‌پرداختیم.

ستوان حسینی‌فرد خاطراتی از دوره آموزشی خود را برای ما بیان می‌کرد از جمله می‌گفت: «در دوران آموزشی در یک پاسگاه در تهران تحت نظر یک استوار با تجربه دوره آموزشی می‌گذراندم؛یک روز مشاهده کردم فردی با سر و روی خونین وارد پاسگاه شد من که در حال آموزش بودم و تجربه چندانی هم نداشتم، با دیدن او احساساتی شدم و پرسیدم که آن شخص نابکار کیست که تو را به این روز انداخته است؟ استوار از سوال احساسی من برآشفته شد و گفت دعوا همیشه دو طرف دارد ؛ بگذار تا طرف دیگر دعوا هم بیاید بعد قضاوت کن.

بعد از چند لحظه طرف دیگر دعوا هم آمد و دیدم که او خونین‌تر از نفر اول است که وارد پاسگاه شده بود، و ما همان جا اولین درس قضاوت را از استوار با تجربه آموختیم».

در آن زمان جاده کنگان به سیراف شوسه و ناهموار بود در کنار پمپ بنزینی که در این مسیر قرار داشت،کارگاه جاده‌سازی هم قرار گرفته بود که به وسیله مهندس حسین کلانی فوتبالیست معروف هه چهل و پنجاه باشگاه پرسپولیس و تیم ملی اداره می‌شد؛ همراه با کلانی آقای همایون بهزادی فوتبالیست مشهور تیم ملی و پرسپولیس هم بود که بعدازظهرها به سیراف می‌آمدند و با قایق در دریا به تفریح می‌پرداختند.

در پایان این نوشته باید بگویم آن‌چه بیان شد شرح بندر سیراف در دهه شصت بود اما سیراف امروزی با سیراف گذشته بسیار تفاوت دارد. سیراف امروزه بین دو سایت پارس جنوبی کنگان و عسلویه قرار دارد. سیراف امروزی در دل منطقه ویژه اقتصادی پارس جنوبی جایگاه تمدنی دیروز خود را به تمدن صنعتی امروز داده است.

امروز سیراف میزبان کشتی‌های بزرگ بین‌المللی است که سواحل این بندر را به مکانی تجاری در حوزه انرژی تبدیل کرده است، سالانه میلیون‌ها دلار میعانات گازی از این بندر به اقصی نقاط جهان صادر می‌گردد؛ با توجه به درآمدزایی بالایی که منطقه پارس جنوبی در اقتصاد کشور دارد جا دارد که دولتمردان توجه بیشتری به نواحی استان بوشهر داشته باشند و سهمی از این درآمدها صرف توسعه و آبادانی ایجاد اشتغال در منطقه گردد.

حاج جاسم بوشهری؛ مؤسس هنرستان فنی بوشهر

مسعود آتشی



حاج جاسم بوشهری فرزند حاج محمد می باشد که یکی از تجار قدیمی بوشهر بود. حاج محمد در ایام جوانی برای تجارت از بوشهر به کشور کویت مهاجرت کرد و فرزندش حاج جاسم در کویت متولد و به مرور زمان به یکی از تجار سرشناس بوشهری مقیم کویت تبدیل شد. وی در دهه‌ی ۱۳۴۰ خورشیدی برای ساختن یک هنرستان صنعتی پسرانه به بوشهر سفر کرد. در آن زمان زنده‌یاد «مجید فیوضانی‌حق» و سپس «حسن ناصر مستوفی» رئیس کل آموزش و پرورش بوشهر بودند و از این تصمیم زیبای حاج جاسم استقبال کردند و او را مورد تشویق فراوان قرار دادند.

مسئولین آموزش و پرورش بوشهر خیلی زود قرارداد ساختن هنرستان فنی را با حاج جاسم منعقد نمودند و ظرف دو سال کار ساخت‌وساز آن به پایان رسید و آماده بهره برداری شد. حاج جاسم برای تجهیز آن آموزشگاه فنی، ماشین‌های نجاری و ماشین‌های فلزکاری و تراشکاری را وارد بوشهر کرد و آموزشگاه در سال ۱۳۴۶ با نام «هنرستان فنی حاج جاسم بوشهری» افتتاح گردید.

در همان ایامی که حاج جاسم به بوشهر آمده بود تا با مسؤلین آموزش و پرورش برای ساخت هنرستان رایزنی کند، دو نفر از متنفذین مذهبی به دیدن وی رفتند و پس از اظهار خوشحالی تقاضا کردند که ایشان به جای ساخت مدرسه، مسجد بسازد.

نقل است که حاج جاسم در پاسخ به آن‌ها گفته بود: «مسجد در بوشهر زیاد است و در همه جا حتی در بیابان هم می توان نماز خواند ولی مدرسه در همه جا نیست و من این مدرسه صنعتی را می سازم تا بچه‌های جبری و ظلم آباد و سایر محله ها، در آن‌جا درس بخوانند و چیزی بیاموزند و آینده‌ی خوبی داشته باشند».

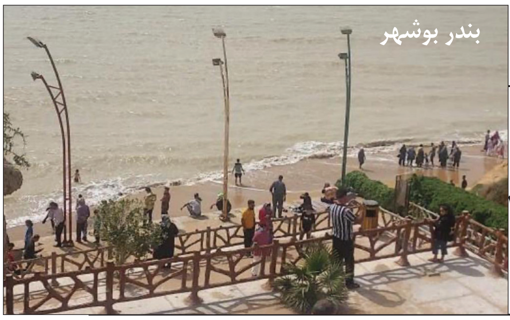
با افتتاح هنرستان حاج جاسم، سالانه تعداد زیادی هنرجویان در رشته‌های مختلف تربیت شدند و وارد بازار کار گردیدند و این حسنه جاریه همچنان ادامه دارد.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی نام آن هنرستان را تغییر دادند... ولی با پیگیری و تلاش‌های دلسوزانه‌ی برخی از بوشهریان، مجدداً نام هنرستان صنعتی حاج جاسم بوشهری بر پیشانی آن ساختمان نصب شد.

حاج جاسم بوشهری در سال ۱۳۸۲ خورشیدی از کشور کویت به ایران سفر کرد و برای زیارت امام رضا(ع) به مشهد مقدس رفت. در همین سفر بود که به سبب عارضه قلبی در شهر مشهد درگذشت و پیکر او را در جوار حرم مطهر امام هشتم به خاک سپردند... بعدها همسر وی «جواهر خانم» نیز در شهر مشهد درگذشت و در همان محل به خاک سپرده شد. حاصل ازدواج حاج جاسم و جواهر خانم سه فرزند است... یک پسر به نام «جواد» و دو دختر به نام‌های «ملیحه» و «صباح» می باشد.

صباح خانم دختر وی در یکی از سال‌های دهه ۱۳۸۰ خورشیدی به بوشهر آمد و با مراجعه به مراجع پزشکی استان بوشهر پیشنهاد ساختن یک بیمارستان مجهز قلب در بوشهر را با هزینه خودش، مطرح کرد ولی متاسفانه مسئولین وقت با تقاضای او موافقت و همکاری نکردند. صباح از پیشنهادی که داده بود پشیمان شد و با دلی آزرده از شهر بوشهر و ایران خارج گردید و آن بیمارستان مجهز مورد علاقه‌اش را در کشور سودان احداث نمود.

منابع: فرهنگ نامه بوشهر از دکتر سیدجعفر حمیدی
مصاحبه با دکتر عبدالکریم مشایخی



هفته نامه نسیم جنوب
دیرپاترین نشریه تاریخ بوشهر
تلفن های تماس: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
۰۷۷۳۳۳۲۸۱۵۱ - ۰۷۷۳۳۳۲۵۹۰۰
این هفته‌نامه با هزینه شخصی و بدون استفاده از یارانه‌های مطبوعات و آگهی دولتی منتشر می‌شود
www.nasimjonoub.com

nasimjonoub.com
نسیم جنوب
هفته نامه سیاسی، فرهنگی، اقتصادی، ورزشی

صاحب امتیاز: نسیم فقیه
مدیر مسئول و سردبیر:
دکتر یونس قیصی‌زاده
نشانی: بوشهر، میدان قدس، کوچه بوستان ۳۰
دفتر نسیم جنوب - تلفن: ۳۳۳۲۵۹۰۰ - ۰۷۷
تلفن همراه و واتساب: ۰۹۱۷۷۷۲۳۹۰۹
لیتوگرافی و چاپ: بهارستان

اقیانوس‌های کم عمق

سیاوش هاشمی تنگستانی؛ بوشهری مقیم آلمان



رفته بودم پیاده‌روی، بیش از ده کیلومتر راه رفتم؛ بعد از برگشتن، در جواب این سوال که پیاده‌روی چه‌طور بود، گفتم: خوب بود؛ فقط انگار کمی پاهام خسته شده. گفت: احتمالاً کفشت مناسب پیاده روی نیست؛ من تازگی یک کفش نایکِ اصل خریدم، اگه خواستی بهت معرفی می کنم. باید ماَهیچه‌های پایت را هم قوی کنی؛ یک باشگاه بدنسازی هست که یک مربی مخصوص پا دارد؛ اگه می‌خواهی، بهت معرفی کنم؟ میدانی کَه باید برای تقویت پاهایت اِسکات بزنی!

می‌پرسد: چطوری؟ می گویم: بد نیستم کَمی سردرد دارم؛ می گوید: نکند میگرن داری؟ قرص میگراِستاپ را خوردی؟ اگر دیدی طول کشید برو دکتر؛ ویکس هم به پیشانی ات بزن؛ راستی، ویکس را به دماغت هم بزن؛ سرت را که می‌آوری پایین بیشتر درد داری یا وقتی می گیری بالا؟ کجای سرت دقیقا درد می کند؟

می‌نشیند توی ماشینت که او را دوستانه به مقصد برسانی؛ در راه می‌پرسد: اوضاع ماشینت چه‌طور است؟ می گویم: بد نیست. مِی گوید: شتابش کم نشده؟ به نظرم میاد ماشینت کلاً یک دنده کم دارد؛ راستی باید ببری تنظیم موتور؛ شاید از شمع و پلاتینش باشد؛ چه بنزینی می‌زنی؟ روغن را کی عوض کردی؟ روغن توتال بریز فقط.

می‌گویم: احساس می کنم کمی چاق شدم؛ فورا می گوید: رژیم غذایی سالم شامل بروکلی و قارچ و حبوبات است، و باید رعایت کنی؛ راستی تحرکت چقدر است؟ روزی شش هزار قدم باید راه بروی؛ آب را باید هشت لیوان در روز بخوری.

می‌گویم راستی تازگی یکی از پل‌های بتُنی واژگون شده؛ می‌گوید: دلیلش کیفیت پایین میلگردها و بتُن بوده ؛ فشار زیادِ تردد ماشین‌ها هم یکی دیگر از دلایلش است؛ حتماً مهندس‌های سازنده‌ی پل هم چیزی بلد نبودند.

می گویم: دلم قرمه سبزی کشیده؛ می گوید: میدانی، آن قرمه‌سبزی خوب است که جا افتاده باشد؛ سبزیجاتش را باید خوب تفت داد؛ شنبلیله اش را باید فقط از بازار خرید. لوبیا هم باید کنسروی باشد. راستی، باید دو روز هم بگذاری خیس بخورد. گوشتِ کم‌چرب نباید ریخت داخلش.

می گویم می‌خواهم چند یورو بفروشم برای خرجی چند روزی که ایران هستم؛ فورا می گوید: صرافی فقط آن که در خیابان فلان است؛ از همه بهتر است؛ ارزان نفروشی! امروز قیمت تابلو شصت و پنج هزار و سیصد و چهل و پنج تومان و دو قران بوده؛ ولی در بازار، بالاتر معامله می‌شود؛ نکند زیر قیمت بفروشی! اصلا بیا خودم ازت می‌خرم.

می گویم دلم کوفته می‌خواهد؛ می گوید: بهترین کوفته را در خیابان فلان نبش کوچه ی فلان می فروشند. یک وقت عصر نروی! صبح برو ارزان‌تر است. کوفته را باید فقط هفته‌ای یک بار خورد. زیاد خوردنش باعث کوچک شدن لایه های مغز و پایین آمدن سطح گلبول‌های سفید می‌شود.

من واقعا نمی‌دانم این‌همه علم و دانش و آگاهی چه‌طور ممکن است یک‌جا و در یک انسان جمع بشود؟ می‌دانید، راستش ما تبدیل شدیم به آدم‌های "همه چیزدان". همه‌چیز را می‌دانیم، بهتر و بیشتر از همه کس؛ آیا واقعاً بیان کلمه‌ی "نمی‌دانم" این‌قدر سخت و دشوار شده است!؟ چه‌طور ممکن است ما از بهترین روش اداره‌ی امور اقتصادی و سیاسی مملکت گرفته تا بهترین محل خرید شنبلیله؛ از دلیل فنی تخریب پل‌های بتُنی تا بهترین مدل لپ تاپ؛ از دلیل کم شدن شتاب ماشین تا بهترین روش تغذیه و دلایل سردردهای میگرنی؛ دانش و آگاهی کامل داشته، و صاحب نظر باشیم، طوری که انگار در یک لحظه تمام علم و دانش جهان در ما تجلی پیدا کرده است؟! این پدیده ایست عجیب؛ شگفت‌انگیز و حیرت‌آور که انتهای آن چیزی جز جهل و نادانی اجتماعی نیست. عزیزی می گفت: آدم‌ها می‌توانند انتخاب کنند که یک اقیانوس باشند به عمق یک سانتی‌متر، یا یک دریا با عمق صدها متر.

"من نمی‌دانم!"

غیرت بر خلیج فارسی که فراموشش کرده‌ایم؟!

حمید معزی



وقتی در جست‌وجوی گوگل کنار نام «خلیج فارس»، عنوان جعلی «خلیج عربی» هم ظاهر می‌شود، طبیعی‌ست که دل هر ایرانی می‌سوزد.

این نام‌سازی تحریف‌شده نه قانونی‌ست، نه علمی، نه تاریخی. ما حق داریم معترض باشیم. این خلیج، همان خلیج فارس است، بی‌هیچ شک و تردید.

اما آیا ما با آن هم‌چون یک میراث کهن و مقدس رفتار کرده‌ایم؟ نه.

به همان اندازه که به نامش حساسیم، به جانش بی‌تفاوت بوده‌ایم. خلیجی که نفتش را برده‌اند، ماهی‌اش را صید بی‌رحمانه کرده‌اند، و در سواحلش، مثل بوشهر، شاید دیگر حتی یک متر آب غیرآلوده پیدا نشود.

ما هر روز، هر کدام به سهم خود، زباله‌ای به این خلیج ریخته‌ایم؛ چه به‌دست خود، چه با سکوت‌مان در برابر تخریب‌های بزرگ.

ما آلودگی سکوهای نفتی را دیده‌ایم و ساکت مانده‌ایم. فاضلاب‌ریزی به دریا را عادی شمرده‌ایم. حالا که نوبت نامش رسیده، یک‌باره غیرتمان گل کرده است؟

غیرت، اگر راست باشد، باید از جنس مراقبت باشد. از جنس مسئولیت. نه فقط اعتراض در فضای مجازی.

اگر واقعاً دلت برای خلیج‌فارس می‌سوزد، با پاکیزه نگاه داشتن ساحلش شروع کن. با یاد گرفتن تاریخش. با پاسداشت فرهنگ بندرنشینانی که کنار آن زیسته‌اند، اما در حاشیه مانده‌اند.

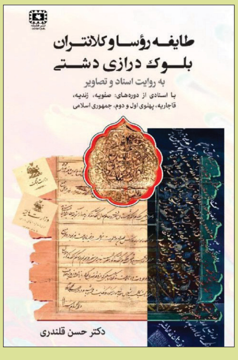
نام، مهم است. اما جان، مهم‌تر است. خلیج فارس را باید نه فقط فریاد زد، بلکه نگه داشت.

ابتکار فرهنگی یک قاضی در کنگان بوشهر برای ترویج کتابخوانی

با هدف ترویج فرهنگ کتابخوانی، یک حکم قضایی جایگزین حبس در شهرستان کنگان صادر و بر اساس آن، متهم به خرید کتاب برای کتابخانه عمومی ملزم شد.

در چارچوب تفاهم‌نامه همکاری بین اداره‌کل کتابخانه‌های عمومی و دادگستری استان بوشهر، و با توجه به اجرای ماده ۷۹ قانون مجازات اسلامی در زمینه احکام جایگزین حبس یکی از دادرسان خوش‌ذوق دادگاه صلح شهرستان کنگان به جای صدور حکم حبس، متهم پرونده را به خرید کتاب‌های کنکور و کمک‌درسی به ارزش ۵۰ میلیون ریال برای کتابخانه‌های عمومی این شهرستان مکلف کرد.

طایفه روسا و کلانتران بلوک درازی دشتی



کتاب طایفه روسا و کلانتران بلوک درازی دشتی توسط انتشارات هلیله منتشر شد. حاشیهٔ شرقی کوه مُند در دشتی استان بوشهر با وجود آتشکده‌های باستانی، حسینیه و مساجد تاریخی، رجال تأثیرگزار فرهنگی، سیاسی و نظامی، حقی بیش از این در پژوهش‌های تاریخی داشته است. این کتاب تلاش دکتر حسن قلندری است برای معرفی طایفهٔ رؤسا و کلانتران بلوک درازی دشتی که شامل ۱۰۸ سند و ۵۶ عکس از دوران صفویه، زندیه، قاجاریه، پهلوی و جمهوری اسلامی می‌شود.
امیدواریم که این کار شروعی بر پژوهش‌های تاریخی در این جغرافیای مهم کشور عزیزمان ایران باشد.